

دور بهائی
اثرخامه
حضرت شوقی ربّانی
ولّی امرالله
ترجمه
لجنه ملّی ترجمه نشر آثار امری ایرانی
نشر سوّم
لجنه ملّی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی
لانگنهاین - آلمان غربی
۱۴۴ بدیع - ۱۹۸۸ میلادی
نشر اوّل - طهران - ایران - ۱۱۱ بدیع
نشر دوّم - وهلی نو - هندوستان - ۱۱۴ بدیع
نشر سوّم - لانگنهاین - آلمان غربی - ۱۴۴ بدیع - ۱۹۸۸ میلادی

ص ۱

حضرت بهاء الله

احباء الهی و اماء رحمانی در ممالک غریبه ملاحظه فرمایند :
یاران و یاوران در کرم جلیل الهی .

عید سعید نودمین سال امر حضرت بهاءالله در بیست و سوم ماه می این فرخنده
سال در سراسر عالم بهائی برپا خواهد گردید . در این حین که وارد عقد اخیر قرن
اول دور بهائی میگردیم شایسته است نظری به حوادث حیرت انگیز این امر
مهیمن جلیل اندازیم و در تصرفات عجیبه اش تفکّر و تأمل کنیم .
فی الحقیقه منظره وقایع و حوادث این نود سال به حدی بدیع و عظیم است که از
حیطه تصوّر ما خارج است و چون به این منظره بی مثل به دیده انصاف بنگریم و
وقایع طلوع این امر اعظم و پیشرفت تدریجی آنرا ولو به اجمال در نظر آریم و بلایا

و رزایای مدهش‌های را که وسیلهٔ اعلان امر الله گردید و حرکتش را تسریع نمود به خاطر گذرانیم به حقایق ازلیه‌ای پی میبریم که علت حیات امر الله بوده و بالضروره سبب نصرت و غلبهٔ آن خواهد گردید .

در اوج این منظره بدیع جمال بی‌مثال حضرت بهاء الله در نهایت عظمت و جلال و منتهای هیمنه و وقار بر عرش جلال مستوی و طلعت ربّان حضرت باب جوهر عطوفت و ملاحظت ، آیت استقامت و شهامت ، قصیر العمر و کثیر الحوادث که در افاضه بر عالمیان در این دور اعظم با نفس جمال قدم سهیم و شریک است در ظلّ آن حضرت لامع و ساطع . و

در رتبه‌ای مخصوص و کاملاً متمایز از آن دو طلعت مقدّس هیکل منور و جذّاب حضرت عبدالبهاء به بزوغ و اشراق و مجد و اقتداری مشهود که احدی جز مظاهر مقدّسه الهیه به آن فائز نگردند ولو در اعلی رتبهٔ امکان جالس باشند .

افول مرکز میثاق و صعود حضرت ورقهٔ علیا اخت جلیل و عزیزش که آخرین یادگار عصر رسولی بود اولین و مهیج ترین فصل تاریخ امر بهائی را خاتمه داد و عصر اول دور اعزّ جمال ابهی که عصر رسولی است به آن منتهی شد .

الواح متقنه وصایای حضرت عبدالبهاء حلقه اتّصالی است که عصر گذشته را با عصر کنونی که موسوم به عصر تکوین و موصوف به عصر انتقال است الى الأبد مرتبط میسازد و ازهار و اثمار این عصر، انتصارات و فتوحات باهره‌ای است که طلیعه عصر ذهبی دور جمال ابھی خواهد بود.

یاران عزیز قوای دافعه نافذه ساریه از دو ظهور مستقلّ متعاقب و متتابع بر اثر همم و مجهودات حامیان برگزیده امری که صیتش به اقصی نقطه عالم رسیده واضحاً مشهوداً در مؤسّسات و مشروعات بهیّه بتدریج حلول مینماید و مجسم و مصوّر و مشخص میگردد. و این تأسیسات از مفاخر و امتیازات این عصر است و بر ماست که با رفتار و کردار خود این عصر را مخلّد و جاویدان سازیم زیرا نفوذ و تأثیر مؤسّساتی که اکنون در حال تکوین است و باید مآلاً سلطنت الهیّه که حاکی از حلول عصر ذهبی جمال قدم است بر آن مستقرّ شود منوط و معلق به مجهودات حالیّه و علی الخصوص به درجه همّت و کوششی است که در تأسی و اقتداء به روش اسلاف دلیر و جانفشان مبذول میگردد.

مقصود این عبد از مراجعه به حوادث سنین اولیّه امر که مشحون از جانفشانی و دلاوری است ذکر تاریخ و حتی بیان رئوس وقایع مهمّه امر الله از بدو تأسیس تا حال نیست و نیز قصد ندارم که قوه نافذهای که سبب ظهور این حوادث گشته تشریح و تبیین نمایم و یا درجه نفوذ و تأثیر آنرا در اکثر ملل و اقوام و تشکیلات بشری در اقطار مختلفه بیان کنم . تاریخ حقیقی حیات مؤمنین اولیّه عصر رسولی این امر نازنین و تحقیقات کاملی که مورّخین مُبرّز بهائی در مستقبل ایّام بعمل خواهند آورد بیان بلیغی از تاریخ آن اعصار در اختیار اخلاف خواهد گذاشت که در حال حاضر انجام آن برای این عبد مقدور نیست . منظور اصلی این عبد در این مرحله خطیر تاریخ بهائی آنست که توجه بانیان نظم بدیع حضرت بهاءالله را به پاره‌ای از حقایق اساسی معطوف دارم که تشریح و تبیین آن آنان را در اجرای وظائف مهمّه‌شان بنحوی مؤثر کمک و مساعدت نماید .

از این گذشته مقام و موقعیت بین المللی که امر الله تاکنون احراز نموده است قطعاً مستلزم آنست که اصول اساسی آن کاملاً واضح و روشن گردد .

تقدّم شایان و بی مثیلی که امر بر اثر مجهودات باهره احبّای امریک حاصل نموده ،
توجّه موفوری که اولین مشرق الاذکار غرب در بین اجناس و اقوام مختلفه بوجود
آورده ، تأسیس و تحکیم مستمرّ مؤسّسات بهائی در بیش از چهل اقلیم از اقلیم
مترقیه ، انتشار کتب و آثار بهائی به بیست و پنج لغت از لغات کثیر الأشاعه ،
موفقیت اخیر قاطبه احبّای ایران در ابتیاع اراضی سومین مشرق الاذکار عالم در
جوار عاصمه آن کشور ، اقداماتی که در آن اقلیم برای تشکیل سریع اولین محفل
روحانی ملّی به عمل میآید و اعضایش اُمنای جامعه‌ای هستند که اکثریت معتنابه
پیروان امر حضرت بهاءالله را تشکیل میدهند ، طرح بنیان رکنی دیگر از ارکان بیت
عدل اعظم یعنی تأسیس اولین محفل روحانی ملّی در نیمکره جنوبی ، شهادتهای رسمی
که شفاهاً و کتباً از مقام سلطنت و دوائر دولت و محاکم بین المللی و رؤسای
ادیان در توصیف این امر داده شده ، شهرت و معروفیتی که بر اثر مفتریات اعدای
لدود قدیم و جدید حاصل نموده ، استخلاص جمعی از پیروانش از قیود شعائر و تعصّبات
مذهبی در متقدّمترین کشور اسلامی ،

کَلِّ دِلالت بر آن دارد که جامعه غالبه اسم اعظم با سرعتی حیرت بخش مظهرًا منصوراً در پیشرفت و تقدّم است .

احبّای عزیز در این اوان که انظار عالمیان بیش از پیش متوجّه ماست لازم میدانم برای ایفای وظائف و مسئولیت‌هایی که به عنوان ولیّ امر حضرت بهاءالله بر عهده دارم حقایقی را تصریح و تأکید نمایم که اساس امر بر آن استوار است و اوّل وظیفه و تکلیف ما حفظ و صیانت آن حقایق است .

اگر این حقایق کما ینبغی و یلیق مفهوم و در نهایت شجاعت اقامه گردد مطمئنّاً قوای روحانی ما را تقویت نموده و در دفع حیل و تدبیرات خصم لدودی که همواره مُترصد فرصت است مساعد و ظهیر ما خواهد بود .

به عقیده راسخ این عبد اوّلین وظیفه هر یک از پیروان با وفای امر حضرت بهاءالله آنست که همواره سعی موفور و مستمرّ مبذول دارد تا مقصد و اهمیّت این امر اعظم را بهتر درک نماید .

بدیهی است عقول محدود بشری هرگز به عظمت ظهور و جامعیت این امر و

تقدّس این امانت الهی چنانکه باید و شاید راه نیابد . با اینحال بر ما فرض و واجب است همواره بکوشیم تا حقایق و اصول و مبانی مخزونه در این امر مبارک را بهتر درک نمائیم زیرا به این ترتیب در ترویج امر الله الهامات جدیده رخ بگشاید و سبب مزید توفیق گردد .

در مکتوبی که به احبّای امریک در تبیین مقام حضرت باب مرقوم گردید به عظمت بی مثل ظهور حضرت بهاءالله که حضرت باب خود را مُبشّر حقیر و خاضع آن خوانده است اجمالاً اشاره گشت . حضرت اعلی که بفرموده حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان همان قائم موعودی است که بنفسه بیست و پنج حرف از بیست و هفت حرفی را که جمیع انبیاء مأمور به بیان آن بوده ظاهر فرموده است بر اعظمیّت و اکملیّت ظهور متعاقب خویش شهادت داده . در کتاب بیان فارسی میفرماید : " نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود . " و نیز : " قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی ولا بما نزل فی البیان " و نیز : " انّ البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله

بمثل ما كان الألف (انجيل) و من فيه طائف في حول قول محمد رسول الله " و
 نیز " اگر یک آیه از آیات من يُظهره الله را تلاوت کنی اعزتر خواهد بود از
 آنکه کلّ بیان را ثبت کنی ... امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من
 يظهره الله آخر کمال بیان است ... بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند بسوی او از
 اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود ... کلّ بهاء بیان من يظهره الله است کلّ رحمت
 از برای کسی که ایمان به او آورد و کلّ نعمت از برای کسی که به او ایمان نیاورد ."
 و نیز در توقیعی خطاب به سید یحیی دارابی ، که به وحید معروف و در علم و دانش
 و قوه فصاحت و بلاغت و نفوذ سرآمد اصحاب و اقران بود ، چنین انداز میفرماید :
 " فوالذی فلق الحبة و برأ التسمه لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت
 عنك حکم الايمان ... و لو علمت انّ احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة
 عینای و احکمت علیه فی ذلک الظهور بالایمان من دون ان اشهد علیه من شیء ."
 و در یکی از مناجاتهای که با حضرت بهاء الله راز و نیاز میفرماید : " سبحانک
 اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الیّ الا اذا ارید ان انسبه الیک فلتقبلنی و ما
 ینسب

إِلَيَّ بِفَضْلِكَ . "

و نیز در قیوم الأسماء که در تفسیر سوره یوسف نازل گشته و به شهادت صاحب کتاب ایقان " اول و اعظم و اکبر جمیع کتب " حضرت باب است این کلمات که اشاره به حضرت بهاء الله است زیارت میشود : " یا سید الاکبر ما انا بشیء الا و قد اقامتني قدرتك على الأمر ما اتكلت في شيء الا عليك و ما اعتصمت في الأمر الا اليك

... يا بقیة الله قد فديت بكلی لك و رضیت السب في سیلک و ما تمنیت الا القتل في محبتک و کفی بالله العلیّ معتصماً قديماً . " و نیز در همان تفسیر خطاب به آن حضرت میفرماید : " و هنالك فاطهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الأبرة في طور الاكبر ليموتنّ الطوريون في السیناء عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم . "

دلیل دیگری که گواه عظمت شریعت حضرت بهاء الله است این قسمت از لوح حضرت عبدالبهاء است که به افتخاریکی از احبای معروف زردشتی صادر گردیده :
 قوله الأعلى : " در خصوص توقّف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب

زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است که این توقّف در سه ظهور واقع گردد .
 در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقّف نماید . در ظهور ثانی بیست روز .
 در ظهور ثالث سی روز . بدانکه ظهور اول در این خبر ظهور حضرت رسول است که شمس
 حقیقت در آن بُرج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است و آن صد سال
 به این حساب هزار سال میشود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم امامت
 تا ظهور حضرت اعلی هزار سال است و ظهور ثانی ظهور نقطه اولی روحی له الفداء است
 که شمس حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت بدایتش سنه شصت
 هجری

بود و نهایتش سنه هشتاد و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت در برج الهی که
 خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدّت استقرارش عدد سی بود که آن نهایت مدّت
 استقرار آفتاب است در یک برج تمام لهذا امتدادش بسیار اقلّاً پانصد هزار سال . "
 از تفسیر صریح و تبیین قاطع این نبوّت قدیمه واضح و مبرهن است که اهل بهاء

باید طراً شریعت محمدی را ظهوری مستقل و من عند الله دانند . و نیز این بیانات تلویحاً دلالت بر حقانیت امامت یعنی سلاله طاهره ئی دارد که حضرت باب از فرد ممتاز آن منشعب و آن سلاله مدّت دویست و شصت سال واسطه فیض الهی بوده و یکی از ثقلین ثمین شریعت مقدسه اسلام بشمار میرفته .

بعلاوه باید معترف بود که نبوت فوق دلالت بر استقلال شریعت بابیه داشته و متضمّن و مؤید این حقیقت است که چون هر ظهوری اکمل از ظهور قبل است لذا فیوضات

الهیّه که هر نبی در عصر خود به نوع بشر افاضه مینماید بالنسبه به عصر قبل که میزان استعداد به آن پایه نبوده است اعظم و ازید خواهد بود ، لذا صرفنظر از فضیلت و امتیاز ذاتیه دیگری که ممکن است برای آئین بهائی قائل بود ، این نبوت به تنهایی دلالت بر قدرت و عظمت بی نظیر ظهور حضرت بهاء الله مینماید . ظهوری که برای فهم قوای مکنونه آن طفل سبق خوانیم و هرگز به درک ظهورات و بروزات کامله آن موفق نخواهیم شد .

هرگاه به حقایق و معانی عالیّه امر حضرت بهاء الله کما هو حقّه توجه و تعمق نمائیم

باید آئین بهائی را در اعلی رتبه یک کور عظیم و آخرین مرحله یک سلسله ظهوراتی قرار دهیم که بر حسب استعداد و تکامل نوع بشر یکی پس از دیگری ظاهر گردیده و کلاً مقدمه این ظهور اعظم بوده اند .

این ظهورات که از آدم شروع و به حضرت باب منتهی میشوند همواره طریق را صاف و هموار کرده و بنهایت تأکید حلول یوم الایام را که میقات ظهور موعود کلّ اعصار است بشارت داده اند .

الواح و آثار حضرت بهاء الله کاملاً شاهد و گواه این حقیقت است و مختصر توجّه به بیاناتی که حضرت بهاء الله کراراً در وصف ظهور خود به کمال هیمنه و قدرت اظهار فرموده اند اهمیت این ظهور اعظم را که آن حضرت واسطه ابلاغ آن بوده اند کاملاً روشن و مبرهن خواهد نمود . بنابراین برای آنکه اهمیت و مفهوم این ظهور اعظم بهتر درک گردد باید نظر را به آثار و الواح صادره از کلک جمال اقدس ابهی که مبدأ و منشأ این ظهور مهیمن خطیر است معطوف داشت .

جمال اقدس ابهی و همچنین حضرت اعلی و حضرت عبدالبهاء در ذکر این ظهور بی

مثیل

و عدیل و قوای عجیبه دافعه آن و در وصف این یوم که اهل عالم قرن‌ها در انتظار آن بسر می‌برده و نیز در بیان علو مقام نفوسی که معترف بر حقایق مکنونه این ظهور گردیده‌اند چنان گنجینه نفیسی از آثار مقدسه برای اخلاف به یادگار گذاشته‌اند که نسل حاضر کما ینبغی و یلیق پی به ارزش آن نبرد. این قبیل آیات و الواح بقدری مهیمن و لطیف است که فقط نفوسی که در لسان نزولی تبخّر دارند ممکن است به قدر و ارزش آن پی برند و به حدی زیاد است که برای جمع آوری قسمتهای مهمه آن باید به تنهایی کتابی تألیف گردد.

آنچه فعلاً مقدور است ذکر مُنتخباتی است که از الواح کثیره استخراج گشته :

حضرت بهاءالله میفرماید : " تالله الحق ان الامر عظیم عظیم هذه کلمة

کررها فی اکثر الالواح لعل یتنبه بها العباد . "

و نیز به اصرح بیان میفرماید : " و نفسی الحق قد انتهت الظهورات إلى هذا الظهور الأعظم

".

" آنچه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده

و نخواهد شد . "

و نیز مخاطباً لنفسه میفرماید : " اِنَّهُ هُوَ الَّذِي سَمَّى فِي التَّوْرَةِ بِيَهُوَه وَ فِي

الانجيل بروح الحقّ و في الفرقان بالنّبأ العظيم . "

" قل هذا لهو الذي لولاه ما أرسل رسولاً و ما نُزِّل كتابٌ يشهد بذلك كلّ

الأشياء . " و نیز : " كلام الله و لو انحصر بكلمة لا تعادلها كتب العالمين

. " " أكثرى از ناس به بلوغ نرسیده اند و آلا بابی از علم بر وجه عباد مفتوح

میفرمود که کلّ من فی السّموات و الأرض به افاضة قلمیة او از علم ما سوی خود

را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ میشدند . "

" قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسك على جبینی البیضاء بخطّ ابھی ان

یا ملأ الأرض و السّماء انّ هذا لهو المحبوب الذي ما شهدت عين الابداع مثله

ولا عين الاختراع شبهه و اِنَّهُ لَهو الذي قرّت بجماله عين الله الملك العزيز الجمیل . "

و نیز خطاب به امتّ مسیح میفرماید : " قل یا ملأ الانجيل قد فتح باب

السَّمَاءِ وَاَتَى مِنْ صَعْدِ الْيَمِينِ وَانَّهُ يَنَادِي فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَيُبَشِّرُ الْكُلَّ
 بِهَذَا الظُّهُورِ الَّذِي بِهِ نَطَقَ لِسَانُ الْعِظَمَةِ قَدْ أَتَى الْوَعْدَ وَهَذَا هُوَ الْمَوْعُودُ الْإِبْنُ
 فِي الْوَادِي الْمَقْدَسِ يَنَادِي لِيَّبِيكَ اللَّهُمَّ لِيَّبِيكَ ... وَالطُّورُ يَطُوفُ حَوْلَ الْبَيْتِ وَ
 الشَّجَرِ يَنَادِي قَدْ أَتَى الْمَقْصُودَ بِمَجْدِهِ الْمُنْبَعِ قُلْ قَدْ جَاءَ الْآبُ وَكَمَلْ مَا وَعَدْتُمْ
 بِهِ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ هَذِهِ كَلِمَةٌ سَتَرَهَا الْإِبْنُ إِذْ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَنْتُمْ الْيَوْمَ لَا
 تَحْمِلُونَهَا ... قَدْ جَاءَ رُوحُ الْحَقِّ لِيُرْشِدَكُمْ إِلَى جَمِيعِ الْحَقِّ ... قُلْ هَذَا هُوَ الَّذِي
 مَجَّدَ الْإِبْنَ وَرَفَعَ أَمْرَهُ ."

وَنِيْزَ : " قُلْ قَدْ أَتَى مَعْرَى الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ فِي كُلِّ الْإِلْوَاحِ وَقَدْ جَاءَكُمْ لِيَتِمَّ
 الْحِكْمَةُ وَالْبَيَانُ إِذَا تَفَحَّصْتُمْ فِي أَقْطَارِ الْعَالَمِ لَعَلَّ تَجِدُونَهُ . "
 " يَا كَرْمَلُ بَشِّرْ صَهْيُونَ قَوْلِي أَتَى الْمَكْنُونُ بِسُلْطَانِ غَلْبِ الْعَالَمِ وَبِنُورِ سَاطِعِ بِهِ
 أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَمِنْ عَلَيْهَا ... اسْرِعْ ثُمَّ طُوفِي مَدِينَةَ اللَّهِ الَّتِي نَزَّلَتْ مِنْ
 السَّمَاءِ وَكَعْبَةَ اللَّهِ الَّتِي كَانَتْ مَطَافَ الْمُقَرَّبِينَ وَالْمُخْلِصِينَ وَالْمَلَائِكَةَ الْعَالِينَ . "
 وَنِيْزَ دَرَجَايَ دِيْكَرَ : " قُلْ أَنِّي أَنَا الْمَذْكُورُ بِلسَانِ الْإِسْعِيَا وَزَيْنَ بِاسْمِي
 التَّوْرِيَّةِ وَالْإِنْجِيلِ . " " إِنَّ الطُّورَ يَطُوفُ حَوْلَ مَطْلَعِ الظُّهُورِ وَالرُّوحُ يَنَادِي مِنَ الْمَلَكُوتِ

هلمّوا و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً للقائه و صاح
 الصّهيون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب فى الواح الله المتعالى العزيز
 المحبوب . " " قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حرّكتها نسمة الوصال تقول يا ربّي
 المتعال لك الحمد بما احييتنى نفحات و صلک بعد الذى اماتنى هجرک طوبى لمن
 اقبل

اليک و ويل للمعرضين . " " قل قد اتى ايليا و طاف العرش فى البكور و الاصال . "
 " امروز سليمان با بساط طائف حول است و به اين کلمه عليا ناطق : قد اقبلت
 اليک يا مولى العالم منقطعاً عمّا عندى آملاً ما عندک . "
 و نیز در لوحى از یراعه حضرت بهاء الله اندکى قبل از سرگونى به عکا منفاى
 مقصّرين و مجرمين اين کلمات مسطور :

" هذا يوم لو ادركه محمد رسول الله لقال قد عرفناك يا مقصود المرسلين و لو
 ادركه الخليل ليضع وجهه على التراب خاضعاً لله ربك و يقول قد اطمئنّ قلبى يا
 اله من فى ملكوت السموات و الارضين و اشهدتنى ملكوت امرک و جبروت اقتدارک ...
 لو ادركه الكلیم ليقول لك الحمد بما اريتنى جمالک و جعلتنى من الزّائرين . "

" قد اخذ اهتزاز الوصال شطر الجنوب و الشمال نسمع نداء البطحاء تقول لك الحمد يا ربّي الأبهي بما تَضَوّع عرف قميص وصلك في تلك الديار و من جهة اخرى ارتفع النداء من المسجد الاقصى يقول لك الحمد بما احببته نفحات قريك بعد اذ اماتني هجرک يا محبوب من في الأرضين و السموات . "

و نیز در باره قدرت و عظمت غالبه خویش میفرماید :

" تالله الحقّ لو يقوم واحد على حُبّ البهَاء في ارض الانشاء و يحارب معه كلّ

من في الأرض و السماء ليغلبه الله عليهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته . "

" فوالله الذي لا اله الا هو لو يقوم احد منكم على نصره امرنا

ليغلبه الله على مائة الف و لو ازداد في حبه ليغلبه الله على من في

السموات و الأرض كذلك نفخنا روح القدرة في كلّ الاشطار . "

و در توصیف عصر ظهور خود میفرماید : " امروز سید روزها و سلطان ایامهاست . "

" امروز روزی است که در آن محبوب عالم یعنی کسی که از ازل الازل مقصود

عالمیان بوده ظاهر گشته است . " (ترجمه)

" امروز عالم به انوار ظهور منور و جمیع اشیاء به ذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول . در کتب الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا طوبی از برای نفسی که فائز شد و به مقام یوم آگاه گشت . "

" اگر ناس به ذره‌ای از این تسبیح و توصیف کما ینبغی و یلیق پی میبردند چنان مستغرق دریای سرور میشدند که بکلی متحیر و منصعق میگشتند و از افق عرفان ساطع و مشرق مشاهده میشدند . " (ترجمه)

و نیز میفرماید : " ای اهل عالم انصاف دهید آیا سزاوار است نفسی را تکذیب کنید که کلیم (موسی) آرزوی لقایش را مینمود و حبیب (محمد) در اشتیاق وصالش بسر میبرد و روح الله (مسیح) از شدت محبتش به آسمان عروج فرمود و نقطه اولی در سیلش جان رایگان نثار کرد . " (ترجمه)

و نیز پیروان خود را به این بیان متذکر میدارد :

" وقت را غنیمت شمارید چه که قرون و اعصار به آنی از آن معادله ننماید ... آفتاب و ماه شبه این یوم را ندیده ... شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حقّ جلّ جلاله

به حقّ منسوب و در مقامی به ایّام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایّامهاست . از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود . "

و نیز در ذکر قوائی که در هویّت امر مستور حضرت بهاءالله به این ندای احلی ناطق :
 " از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر امر حقیقی در اجساد و الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا . اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده . "
 و نیز در مقام دیگر :

" امر عظیم است و مطلب بزرگ و یوم یومی است که میفرماید : " یا بُنِیَّ اِنَّهَا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صحرة او فی السموات او فی الارض یأت بهاءالله انّ الله لطیف خبیر . "

" تالله الحقّ الیوم اگر ذره از جوهر در صد هزار من سنگ محفوظ باشد و در خلف سبعة ابحر مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید . "

" نفسی که از ماء امر الهی سقایه شد به جمیع نعم و آلاء باقیه که از طرف خداوند از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر مُقدّر گشته فائز شود . " (ترجمه)

" هر حرفی که از فم عنایت نازل دارای روح حیاتی است که میتواند خلق جدیدی را خلق نماید و احدی جز خداوند بر این قدرت غالبه پی نبرد انّه علی کُلّ شیء علیما . " (ترجمه)

" لو نرید ان نظهر من ذرّة شمساً لا لهنّ بدایة ولا نهایة لنقدر و نظهر کلّهنّ بامری فی اقلّ من حین و لو نرید ان نبعث من قطرة بحور السموات و الأرض و نفصل من حرف علم ما کان و ما یکون . "

" عنده لأسم لو یلقیه علی السمّ لینقلب بالدّریاق الاعظم . "

و نیز در باره علوّ مقام مؤمن حقیقی میفرماید :

" قسم به حزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مُقدّر شده که اگر اقلّ من سمّ ابره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند اینست که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده . "

و نیز میفرماید : " لو كشف الغطاء لينصعق من فى الامكان من مقامات الذين
توجهوا الى الله وانقطعوا فى حبه عن العالمين . "

و نیز در بیان امتیاز این ظهور نسبت به ظهور قبل میفرماید :

" اگر الیوم کلّ من فى السموات و الأرض حروف بیانیه شوند که به صد هزار
رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقّف نمایند از
معرضین عند الله محسوبند و از احرف نفی منسوب . "

" الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده بر آید معادل بیان
فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود . "

و نیز در خطابى به ابناء وطن خویش میفرماید :

" اعلّموا یا ملأ الأعجام بانکم لو تقتلوننى يقوم الله احداً مقامى و هذه من
سنّة الله قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنّته لا من تبدیل و لا من تحویل . " و لو
يسترون النور فى البرّانه يظهر من قطب البحر و يقول انّى محیى العالمین ... و
لو یلقونه فى برّ ظلماء یجدونه فى اعلى الجبال ینادى قد اتى المقصود بسطان
العظمة و الاستقلال

ولو يدفنونه فى الأرض يطلع من أفق السماء وينطق باعلى النداء قد اتى
البهاء بملكوت الله المقدس العزيز المختار. "

ونيز در ضمن بيانى حيرت انگيز ميفرمايد : " قد كنز فى هذا الغلام من لحن
لو يظهر اقل من سمّ الأبرة لتندكّ الجبال و تصفرّ الأوراق و تسقط الاثمار من الاشجار
وتخرّ الاذقان و توجه الوجوه لهذا الملك الذى تجده على هيكل النار فى هيئة النور
ومرّة تشهده على هيئة الأمواج فى هذا البحر المواج و مرّة تشهده كالشجر التى
اصلها ثابت فى الأرض الكبرياء و ارتفعت اغصانها ثم افنانها الى مقام الذى
صعد عن وراء عرش عظيم . "

ونيز در بشارت به نظمى كه بر اثر قوه غالبه شريعت الله بايد بعداً ظاهر
و آشكار گردد از قلم اعلى چنين نازل :

" قد اضطرب النظم من هذا النظم الأعظم و اختلف الترتيب بهذا البديع الذى
ما شهدت عين الأبداع شبهه . "

" ... انه وضع امره على اساس ثابت راسخ متين لا تزعه ارياح العالم ولا اشارات

و نیز در سوره هیکل که یکی از مهمترین کتب حضرت بهاء الله است آیات
بینات ذیل که هر یک مدلّ بر قوه غالبه مودوعه در این ظهور الهی است چنین مسطور
است :

" قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله ولا فی جمالی الا جماله ولا فی
کینونتی الا کینونته ولا فی ذاتی الا ذاته ولا فی حرکتی الا حرکتته ولا فی
سکونی الا سکونه ولا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود قل لم یکن فی نفسی
الا الحق ولا یری فی ذاتی الا الله . "

" قل انّ الروح القدس قد خلق بحرف ممّا نزل من هذا الروح الاعظم ان کتم تفقهون . "
" و عندنا علم لو نلقى علی الکائنات کلمة منه لیوقن کلّ به ظهور الله و
علمه ویطلعنّ علی اسرار العلوم کلّها ویبلغنّ مقاماً یرون انفسهم اغنیاء عن
علوم الاولین و الآخین و لنا علوم أخرى الّتی لا نقدر ان نذکر حرفاً منها
ولا النّاس یستطیعنّ ان یسمعنّ ذکراً منها کذلک ننبا لکم بعلم الله العالم الخیر . "

" وبيعت بارادته خلقاً ما اطلع عليهم احدٌ الا نفسه المهيمن القيوم . "

" سوف يخرج الله من اكمام القدرة ايدى القوّة والغلبة وبيعت قوماً ينصرون الغلام ويطهرون الارض من دنس كلّ مشرك مردود ويقومنّ على الامر ويفتحنّ البلاد باسمى المقتدر القيوم ويدخلنّ خلال الديار وياخذ رعبهم كلّ العباد هذا من بطش الله انّ بطشه شديد . "

دوستان عزیز این است نصوصی از الواح مبارکه حضرت بهاءالله که در وصف این ظهور اعظم نازل گشته . نبذه ای از آیات حضرت اعلی نیز که هر یک مؤید عظمت این ظهور است از قبل اشاره گردید . تنها آنچه باقی مانده ذکر شواهدی از الواح حضرت عبدالبهاء مبین منصوص آیات الله است که این موضوع مهمّ را تبیین و نکات دقیقه ئی آنرا تشریح مینماید و فی الحقیقه در مکاتیب و الواح حضرت عبدالبهاء همان درجه صراحتی که حضرت بهاءالله و حضرت اعلی در توصیف و تمجید این ظهور منیع بکار برده اند ملاحظه میشود . از جمله در یکی از الواحی که در اوائل دوره میثاق صادرگشته این بیان مبارک مذکور :

" قرن‌ها بگذرد و دهرها به سرآید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج اسد و خانهٔ حمل طلوع و سطوع نماید ... چه قدر شکرانه لازم و چه قدر حمد و ثنا سزاوار که به این نعمت عظمی موفق و مؤید گشته‌ایم ، صد هزاران جان فدای این فوز و فلاح ، صد هزاران جان قربان چنین لطف و نجات ... "

و نیز میفرماید : " اولیاء پیشینیان چون تصوّر و تخطّر عصر جمال مبارک مینمودند منصعق میشدند و آرزوی دقیقه‌ئی میکردند . "

" جمیع اولیاء در اعصار و قرون ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از ایّام الله را مینمودند و در این حسرت از این عالم فانی به جهان باقی شتافتند . "

" فضل و جود جمال ابها را مشاهده نمائید که ما را بدون استعداد و استحقاق ، محض فضل و اشفاق در این قرن اشراق ، روح و حیات بخشید و در ظلّ رایة شاهد آفاق محشور فرمود و به موهبتی مخصّص داشت که منتها آرزوی بزرگواران بود . "

" الیوم حقایق مقدّسهٔ ملأ اعلی در جنّت علیا آرزوی رجوع به این عالم مینمایند تا موفّق به خدمتی به آستان جمال ابھی گردند و به عبودیت عتبهٔ مقدّسه قیام کنند . "

و در لوحی دیگر که به ترقی و پیشرفت امر الله در مستقبل ایام اشاره شده میفرماید :

" عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لبیک لبیک مرتفع خواهد شد چه که مفری از برای احدی نبوده و نیست . "

" این موهبت عظمی و این منقبت کبری حال اساسش به ید قدرت الهیه در عالم امکان در نهایت متانت بنیان بنیاد یافت و به تدریج آنچه در هویّت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد . الآن بدایت انبات و آغاز ظهور آیات بیّنات در آخر این قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی . "

و نیز در باره علوّ مقام مؤمن حقیقی به این ظهور میفرماید :

" مؤمنین این ظهور به مقام انبیای بنی اسرائیل رسند اما نه انبیای اولو العزم . "

و نیز راجع به ظهوراتی که در مستقبل ایام در امتداد کور بهائی ظاهر خواهند گردید حضرت عبدالبهاء به این بیان صریح که فصل الخطاب است ناطق :

" اما المظاهر المقدّسة الّتی تأتي من بعد فی ظلّ من الغمام من حیث الاستفاضه هم فی ظلّ جمال القدم و من حیث الافاضة یفعل ما یشاء . "

و نیز در لوحی خطاب به یکی از نفوس مهمه میفرماید :

" ای دوست آتشی از ملکوت در قلب عالم در سدره مبارکه مشتعل گشته که شعله‌اش
عنقریب در ارکان عالم برافروزد و پرتوش آفاق اُمم را روشن نماید جمیع علامات
ظاهر شده و کلّ اشارات مشهود گشته و آنچه در جمیع کتب و صحف بوده تماماً واضح
گردیده محلّ توقّف برای احدی نمانده ... وقت تنگ است و حرکت خیل الهی بی
درنگ

باید سبقت و پیشی گرفت و شمع نورانی افروخت . "

و بالاخره در ضمن یکی از الواح که در اوائل دوره میثاق در حالت جذب و نشئه
روحانی خطاب به یکی از مؤمنین با وفای معروف صادر این کلمات مهیجه مذکور :
" ای دوست چه گویم و چه نویسم که ندای الهی از ملکوت ابهی چنان بلند است که
گوش نزدیک است پرده سکونش بدرد و از صدای صلاهی ابهی عالم امکان بکلی
بحرکت فوق

العاده وجودی از هم پیاشد بیش از این ممکن تحریر نیست . "

یاران عزیز آنچه در فوق مسطور گشت برای بیان مقصود کافی است . این آثار
مختلفه که از کلک مُطهّر حضرت اعلی و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در موارد

عدیده نازل گشته برای هر خواننده منصف دلیلی است که در تاریخ شرایع و ادیان این کور از حیث علو شأن و عظمت بی نظیر و مثل است . اهمیت این کور مقدّس بحدّی است که آنچه در این باره گفته شود مبالغه نخواهد بود . نفوذ و تصرّفاتش چه در گذشته و چه در مستقبل ایام یعنی در حینی که تمدّن کنونی رو به زوال میرود و نظم بدیع الهی جلوه و ظهور مینماید خارج از حدّ وصف و بیان است .

جای آن است که قبل از ادامه موضوع و بسط کلام نکته ای بر سیل تذکر به خوانندگان این اوراق گفته شود . مبادا نفوسی که بر اثر مطالعه آیات فوق در کیفیت ظهور حضرت بهاء الله تفکّر و تعمّق مینمایند به خطا رفته و مقصود شارع را بر خلاف حقیقت تعبیر کنند . ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید بهیچوجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد . زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهمی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدّسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز

حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لا یدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع میگردد .

این نظریه عجیب و سخیف یعنی تجسم ذات خداوند در عالم کون نیز مانند عقاید وحدت وجود و تجسم خداوند بصورت انسان ، مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است و حضرت بهاءالله هر یک از این دو عقیده را در ضمن الواح و آثار خود بالصراحه ردّ و بطلان آنرا بیان میفرمایند.

نفس مقدّسی که در آثار بیشمار خود ندای الوهیت برآورده و انّی انا الله فرموده در کتاب ایقان بکمال عظمت میفرماید :

" و برأولی العلم و افئده منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده ... لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود ... میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد ... بهیچوجه ممکن نه ... و کان الله

و لم یکن معه من شیء دلیلی است لائح ... " و نیز حضرت بهاء الله در باره
حقیقت الوهیت میفرماید :

" لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در ممکن ذات مقدّس خود بوده و لا یزال به
سموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود ... "

" صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در

سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب . " و نیز در مناجاتی میفرماید :

" چقدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و

چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو . "

و نیز در مناجاتی که به خطّ خود مرقوم فرموده چنین شهادت میدهد :

" یا الهی اذا انظر الی نسبتی الیک احبّ بأن اقول فی کلّ شیء بانّی انا

الله و اذا انظر الی نفسی اشاهدها احقر من الطین . "

و نیز در کتاب ایقان میفرماید

" و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت

واسعه ... جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی به هیاکل عزّ انسانی

در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه ... و
 جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند
 ... و این هیاکل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه‌ای هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب ...
 ."

از جمله عقاید اساسیّه اهل بهاء که باید همواره مورد توجه بوده بهیچوجه انحراف
 از آن حاصل نگردد آنست که حضرت بهاءالله با آنکه اشدّ ظهوراً ظاهرگشته یکی از
 مظاهر الهیه‌ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است .
 امر بهائی که در اعلی ذروه یک دور کلی و موعود جمیع اعصار است اصول اولیّه
 ثابت‌ای را که مایه حیات و اساس ادیان سالفه است تثبیت و تأیید مینماید و اساس
 غائی و معین معتقدات این امر آنست که این ادیان کلّ به امر الهی ظاهرگشته‌اند .
 بعقیده اهل بهاء این شرایع الهیه مراحل مختلفه دین واحدی است که من جانب الله
 بوده و کاملاً به یکدیگر مرتبط و در طی اعصار و ادوار همواره رو به تکامل و
 ارتقا است و دین بهائی خود جزء لا ینفک آنست . امر بهائی معترف بر آنست که جمیع
 شرایع سالفه من عند الله ظاهرگشته‌اند و موقّیتهای عظیمی که نصیب

این ادیان گردیده همواره مورد تکریم اهل بهاست . امر بهائی بهیچوجه جائز نمیداند که احدی اساس این ادیان را مخالف واقع جلوه دهد و یا حقایق مکنونه در آنان را بنظر استخفاف بنگرد . تعالیم این ظهور به قدر رأس شعره‌ای از حقایق مودوعه در شرایع قبل انحراف نداشته و عظمت این ظهور به قدر خردلی از نفوذ و روح ایمانی که آن ادیان بوجود آورده‌اند نمیکاهد . آئین بهائی هرگز در صدد آن نیست که اساس روحانی ادیان عالم را منهدم سازد بلکه منظور حقیقی و مقصد اصلیش آن است که اساس این ادیان را اتساع بخشیده مبادی آنان را احیا کرده مقاصد و اهداف آنان را بیکدیگر مرتبط ساخته حیات آنانرا نشئه‌ای بدیع بخشیده وحدت آنانرا ثابت و محقق داشته پاکی و صفای اولیّه آنانرا تجدید کرده وظائف آنانرا به یکدیگر مرتبط ساخته و آنان را در تحقق اعظم نوایای خود کمک و مساعدت نماید . و چنانکه یکی از محققین موضوع را واضحاً بیان مینماید :

" این ادیان مُنزله من عند الله محکوم به زوال نبوده بلکه تولّد ثانوی مییابند ، مگر نه این است که چون طفل وارد مرحله جوانی میگردد و جوان به دوره کمال انتقال

میآید ، طفل و جوان هیچیک فانی نمیگردند ؟ "

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان میفرماید :

"شموس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هوّیه به عالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر میشوند ... و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند . مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او ... و ایشانند مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لا یزالی ... مُنزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ما سوی . "

و نیز: " چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند همه در یک رضوان ساکن ... و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام

ناطق و بریک امر آمر... نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً
 ظاهر میشوند... نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر
 نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربوبیّه شود. "

این موضوع را نیز باید بخاطر داشت که هر چند این ظهور دارای قوه ای عظیم و
 جامعیت و عمومیتی نامحدود است معذک بهیچوجه داعیه آن ندارد که ظهور مشیت و
 اراده الهیّه به او ختم گشته و این نظر را اکیداً ردّ مینماید.

داشتن چنین عقیده ای نسبت به این ظهور بمنزله نقض غرض و مباین روح این امر است
 و

بالضّروه با اسّ اساس معتقدات بهائی مغایرت دارد. چه اساس این معتقدات آن است
 که حقایق ادیان مطلق نبوده بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیّه مرتّباً
 مستمراً در عالم ظاهر شده و همواره رو به ترقّی و تکامل میباشند و هیچیک
 جنبه خاتمیّت نداشته و بر حسب تصادف و اتّفاق ظاهر نمیگردند.

فی الحقیقه همانطور که اهل بهاء داعیه پیروان مذاهب سالفه را دائر به خاتمیّت
 شارع خویش مؤکداً و صریحاً ردّ مینمایند بهمان نحو نیز اعتقاد به خاتمیّت ظهوری را

که خود نیز بدان منتسبند مردود می‌شمارند . در نظر اهل بهاء این طرز فکر و ادراک که " جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خيام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید . " ، بمنزله انحرافی شدید و مذموم نسبت به یکی از مبادی مقدّسه و اساسیّه این امر به شمار می‌رود .

مراجعه به بعضی از آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء که قبلاً به آن اشاره گردید این اصل اساسی را بدون شائبه شک و تردید محقق و مسلم می‌سازد . در کلمات مکنونه می‌فرماید :

" ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملأ عالین و کروبین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبه وفا منتظر ماندم و رانحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مُبتلا شده‌اند . در این وقت حوریّه الهی

از قصر روحانی بی سترو حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد
 الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از
 مکانم عز خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند . در
 آنوقت ندا از مکنم قرب رسید زیاده بر این جائز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا
 و حینئذ کانوا یفعلون . "

آیا این کلمات تلویحاً مشعر بر آن نیست که ظهور الهی همواره رو به ترقی و
 تکامل است و آیا دلالت بر آن ندارد که حامل این پیام معترف بر آن است که امری
 که از جانب خداوند بر آن مبعوث گشته جنبه خاتمیّت ندارد و ظهور او آخرین ظهور
 مشیّت و هدایت الهی نیست ؟

و نیز در لوحی از الواح که از یراعه جمال قدم در ادرنه نازل و به اصرح بیان
 گواه بر این حقیقت است میفرماید :

" ثمّ اعلم یا کمال بانّا ما کشفنا الغطاء حقّ الکشف اظهرنا نفسنا علی مقدار
 طاقة الناس و الا لویظهر جمال القدم بجماله لن یقدر ان یشهده احد عمّا خلُق

بين السموات والأرض . "

و نیز در سُوره صبر که در سال ۱۸۶۳ در اولین روز ورود به باغ رضوان نازل
گشته این آیات بیّنات مذکور:

" بعث الله رسلاً بعد موسى و عيسى و سيرسل من بعد إلى آخر الذي لا آخر له
بحيث لن ينقطع الفضل عن سماء العناية . "

و نیز به اصرح بیان میفرماید :

" اتى ما أخاف لنفسى بل لمن يأتى من بعدى بسُلطان عزّ مكينا . "

و نیز در سُوره هیکل میفرماید :

" فوجمالي لم يكن مقصودى فى تلك الكلمات نفسى بل الذى يأتى من بعدى و كان
الله على ذلك لشيهد و عليم . "

و نیز میفرماید :

" لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسى . "

و نیز حضرت اعلى به تفصیل در تأیید این مطلب در بیان فارسی میفرماید :

" به شأنی که ظاهر است که کلّ ظهورات قبل از برای رسول الله خلق شده و کلّ ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل مُحمّد خلق شده و کلّ ظهورات و ظهور قائم آل مُحمّد از برای من یظهره الله خلق شده و همچنین کلّ ظهورات و ظهور من یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و همچنین الی ما لا نهاية شمس حقیقت طالع و غارب میگردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست . "

و در این مقام حضرت بهاء الله میفرماید :

" انک ایقن بان ربک فی کلّ ظهور یتجلی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر الی الشمس فانها حين طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة لیستأنس بها الاشياء قليلاً قليلاً الی ان یبلغ الی قطب الزوال ثم تنزل بدرایج مقدرة الی ان یغرب فی مغربها ... و انها لو تطلع بغتة فی وسط السماء یضرّ حرارتها الاشياء كذلك فانظر فی شمس المعانی لتکون من المطلعین فانها لو تستشرق فی اول فجر الظهور بالانوار الّتی قدر الله لها لیحترق ارض العرفان من قلوب العباد لانهم لن یقدرنّ

ان یحملنّها او یستعکسنّ منها بل یضطربنّ منها ویکوننّ من المعدومین ... "

در پرتو این بیانات صریحه مُتقنه وظیفه قطعی ما آنست که برای طالبین حقیقت به نهایت وضوح تبیین نمائیم که از اوّل لا اوّل انبیای الهی که حضرت بهاءالله نیز در زمره آنان محسوبند و کلّ وسائط فیض و ادلاء وحدت و مرایای انوار و مظاهر مشیّت الهیه میباشند از جانب خدای واحد لا یدرک مبعوث گشته اند تا حقیقت الهیه و مشیّت بالغه و هدایت ربّانیّه را بیش از پیش برای نوع بشر مکشوف دارند و الی آخر لا آخر له جلال و عظمت لا نهاییه او را بنحو اتمّ و اکمل ظاهر و آشکار سازند . خوب است در این مناجات که از قلم حضرت بهاءالله نازل گشته تأمل و تفکر نمائیم و به عظمت و اهمیّت این حقیقت که اساس امر حضرت بهاءالله بر آن استوار است واقف گردیم :

" ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّة اودعتنی بید النّمروود ثمّ بید الفرعون و ورد علیّ ما انت احصیته بعلمک و احطته بارادتک و مرّة اودعتنی فی سجن المُشرکین بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّویا الّذی

علمتني بعلمك وعرفتني بسطانك ومرة قطعت رأسي بأيدي الكافرين ومرة
ارفعتني الى الصليب بما اظهرت في الملك من جواهر اسرار عزّ فردانيتك وبدائع
آثار سلطان صمدانيتك ومرة ابتليتني في ارض الطّفّ بحيث كنت وحيداً بين عبادك و
فريداً في مملكتك الى ان قطعوا رأسي ثم ارفعوا على السّنان وداروه في كلّ
الديار وحضروه على مقاعد المشركين ومواضع المنكرين ومرة علّقوني في الهواء
ثم ضربوني بما عندهم من رصاص الغلّ والبغضاء الى ان انقطعوا اركانى وفصلوا
جوارحى الى ان بلغ الزّمان الى هذه الايام التي اجتمعوا المغلّون على
نفسى ويتدبّرون في كلّ حين بأن يدخلوا في قلوب العباد ضغنى وبُغضى ويمكرون في
ذلك بكلّ ما هم عليه لمقتدرون ومعذلك ... فو عزّتك يا محبوبى اشكرك حينئذٍ في
تلك

الحالة و على كلّ ما ورد عليّ في سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدائع بلاياك .

حضرت باب

احبای عزیز یکی از حقایق اساسی‌ای که در امر حضرت بهاء‌الله صریحاً مذکور و باید اهل بهاء کماهی بدان معترف باشند آنست که حضرت باب مؤسس شریعت بایه از جمله مظاهر مقدسه الهیه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حائز کلیه حقوق و مزایای رسالتی مستقله است. و به نظر این عبد این نکته محتاج به تصریح و تبیین است که حضرت اعلی فقط مبشر ظهور بهائی نیست بل چنانکه خود در کتاب بیان فارسی تصریح فرموده همان موعود مقدسی است که به ظهورش وعود جمیع انبیای سلف تحقق یافته است. و چنانچه ما قولاً یا فعلاً در تصدیق مفاد و مفهوم این اصل اساسی تردید نمائیم و به حقیقت آن بتمامه بدون قید و شرط متمسک نباشیم و در صدد اثبات آن بر نیائیم یقیناً در ادای وظیفه نسبت به آئین خویش قصور ورزیده از یکی از مبادی اساسیّه

مقدّسه امر الله منحرف گشته ایم . فی الحقیقه مُحرک اصلی که این عبد را وادار
 به ترجمه و نشر تاریخ جاودانی نبیل نمود این بود که احبّای غرب به سهولت پی
 برند که مقام منیع حضرت اعلی متضمّن چه مفهوم خطیری است و بالتّیجه آن حضرت را
 به دل و جان دوست داشته باشند و با عشق و علاقهٔ جدیدی تجلیل و ستایش نمایند .
 شکی نیست ادّعی حضرت اعلی مشعر بر اینکه دارای دو مقام بوده اند خود
 اعظم وجه امتیاز دور بهائی است . این ادّعی صریح و قطعی حضرت باب کراراً
 مورد تصدیق حضرت بهاء الله واقع و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بر آن
 گواه است . و این ادّعا خود دلیل دیگر بر امتیاز امر بهائی بوده به مراتب بر
 قوه و قدرت معنویّه ای که به این کور مُقدّس عنایت شده میافزاید . در حقیقت
 عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عند الله به تبشیر چنین ظهور
 منیعی مبعوث گشته بلکه بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولو
 العزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقلّه را بنحوی که در هیچیک از ظهورات قبل سابقه
 نداشته در ید اقتدار گرفته است .

دوره کوتاه امر حضرت باب و محدودیت دائرة اجرای احکام و فرائض آن حضرت نباید بهیچوجه میزان سنجش حقانیت و عظمت امر آن حضرت قرار گیرد . حضرت بهاءالله میفرماید :

" و در ظهور این ظهور اعظم اکرم مع آنکه ایامی از ظهور قبلم نگذشته حکمتی است مستور و سری است مقنوع و وقتی بود مخصوص و مطلع نشده و نخواهد شد به او نفسی مگر آنکه در کتاب مکنون نظر نماید . "

و در مقام دیگر در کتاب بدیع که در ردّ شبهات اهل بیان نازل شده میفرماید:
 " چنانچه در این ظهور بدع قدس رحمانی در سینه تسع در سرّ سرّ نفوس مقدّسه مطهره زکیّه در همان حین تکمیل شدند . "

وقوعات عجیبه قبل از ظهور حضرت باب و حوادث مُحزنه دوره حیات پر انقلاب آن حضرت و فاجعه معجز آسای شهادت و سحر نفوذش در قلوب اعظام و مشاهیر هموطنان خویش که هر یک از فصول تاریخ مهیج نبیل بر آن قضایا گواهی میدهد جمیع این امور مؤید حقانیت ادّعای حضرت اعلی نسبت به مقام رفیع و ارجمندی است

که در بین انبیاء دارا بوده‌اند .

شرحی را که این مورخ شهیر راجع به حیات حضرت اعلیٰ برای اخلاف به یادگار گذاشته هر چند در نهایت بلاغت است معذک این تاریخ مشعشع در مقابل بدایع محامدی که از قلم حضرت بهاءالله نسبت به حضرت باب نازل گشته جلوه و فروغی ندارد .

این نعوت و محامد در نفس ادعای حضرت باب کاملاً مشهود و حضرت عبدالبهاء در الواح عدیده اوصاف مزبور را مؤکداً تأیید و مفهوم آنرا تشریح فرموده‌اند . در کتاب مستطاب ایقان این نکته به اصرح بیان مذکور که احدی جز مظهر الهی قادر بر ابراز و اظهار چنین قوه و قدرتی نیست و فی الحقیقه کسی که در صدد تحقیق شریعت بابیه است آیات و شواهدی کاملتر و جامعتر از این بیانات در سایر کتب و آثار نمیابد .

حضرت بهاءالله میفرماید :

" آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبتة ربّانی ؟ قسم به خدا که اگر کسی

فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلب‌های عالم را در
 قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید . "

و در مقام دیگر میفرماید :

" چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوّه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده ...
 انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح
 است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات
 آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی
 احصا ننموده و چگونه این امر را سهل شمرند ... آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر
 شده ؟ "

و نیز در بیان احوال و تأثیر اعمال شهیدان و دلاورانی که بر اثر قوّه قدسیّه
 حضرت اعلیٰ بنحوی معجز آسا تقلیب گشته میفرماید :

" آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود ...
 و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است

که دعوی حقّ نماید... آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد... گویا صبر در عالم کون از اضطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت . "

و نیز حضرت بهاءالله در بیان عظمت مقام حضرت باب نسبت به انبیای قبل در نهایت صراحت و تأکید در همان کتاب مستطاب میفرماید :

" هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه نماید بر کمیّت امر او

" .

و در تأیید این بیانات حدیث ذیل را نقل میفرمایند که از قبل اخبار گشته :

" العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرين حرفاً . " و نیز میفرماید :

" ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلى و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست . "

و نیز: " امری را که انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم الهی اظهار نداشته . "

مهمترین و مؤثرترین محامدی که از یراعة عظمت حضرت بهاءالله در ذکر محبوب خویش یعنی حضرت اعلی نازل و در ضمن آن به بلایا و رزایای وارده بر خود در مدینه بغداد اشاره فرموده اند این بیان موجز و بلیغ است که مسک الختام آن کتاب مستطاب میباشد :

" و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهود (حضرت بهاءالله) در سیل نقطه و کلمه علیا (حضرت باب) فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامرہ آنی در این بلد توقّف نمینموم . "

یاران عزیز این توصیف بلیغ و اظهار صریح حضرت بهاءالله در چنین کتاب مهمی کاملاً نظیر بیاناتی است که حضرت اعلی مؤسس امر بابی در مورد ادعای خود ذکر فرموده اند . حضرت باب راجع به مقام خود در قیوم الاسماء به این بیان ناطق :

" اننى انا البيت قد كنت بالحق مرفوعا واننى انا المصباح فى المشكوة قد كنت بالله الحق على الحق مضيئا واننى انا النار فى النور على نور الطور فى ارض السرور قد كنت حول النار مخفياً . "

و نیز در همین کتاب مخاطباً لنفسه میفرماید :

" يا قرة العين ائتک انت النبأ العظيم فى الملاء الاعلى وعلى ذلك الأسم عند اهل العرش قد كنت بالحق مرفوعا . " وهمچنین میفرماید :

" وما ارسلنا من نبي الا وقد اخذناه العهد للذكر ويومه الا ان ذكر الله ويومه فى المنظر الاعلى لدى ملائكة العرش قد كان بالحق على الحق مشهودا . "

وايضاً میفرماید : " وانا نحن لو نشاء لهدينا الأرض ومن عليها على حرف من الأمر اقرب من لمح العين جميعاً . "

و نیز در سجن ماکو در توقیعی خطاب به محمد شاه میفرماید :

" انا النقطة التى ذوت بها من ذوت ... واننى انا وجه الله الذى لا يموت ونوره الذى لا يفوت ... قد جعل الله كل مفاتيح الرضوان فى يمينى وكل

مفاتيح النيران في شمالي ... الا اننى انا ركن من كلمة الاولى التى من عرفها عرف كل حق ويدخل في كل خير... خلقنى الله من طينة لم يشارك فيها احد واعطانى ما لا يدركه البالغون ولا يقدر ان يعرفه الموحّدون . "

و نیز در بیان قوای لا نهاییه مکنونه در ظهور خود با عبارتی بدیع میفرماید :
 " لو ارادت نملة ان تفسر القرآن من ذكر باطنه و باطن باطنه لتقدر لان السرّ الصمدانيّة قد تلجلج في حقيقة الكائنات . "

و حضرت عبدالبهاء در تفسیر این بیان حیرت افزا میفرماید :

" چون مورضعیف را چنین استعداد لطیف حاصل دیگر معلوم است که در ظلّ فیوضات جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء چه عون و عنایت حاصل گردد و چه تأیید و الهام متواصل شود . "

علاوه بر نصوص قاطعه و اظهارات مهیمنه حضرت بهاءالله و حضرت باب بیانات صریحه متقنه مبین منصوص آیات الهیه در الواح و کتاب وصایای آن حضرت نیز شاهد این مقال است .

حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخاریکی از احبای مازندران در تبیین عبارتی راجع به طلوع شمس حقیقت که سهواً به خود آن حضرت نسبت داده شده با بیانی موجز و قاطع اساس عقیده اهل بها را راجع به ارتباط بین ظهور حضرت اعلی و ظهور حضرت بهاءالله چنین تشریح میفرمایند :

قوله الأحمی " و حال آنکه مقصد این عبد کور حضرت اعلی و کور جمال مبارک روحی لهما الفدا است ظهور نقطه اولی سطوع آفتاب در برج حمل بود و اینک شمس حقیقت جمال مبارک از برج اسد طالع و لائح یعنی این کور مبارک به انوار شمس حقیقت از برج اسد که در اشد شعاع و حرارت و ظهور است مزین است . "

و نیز در لوحی دیگر به اصرح بیان میفرماید :

" حضرت اعلی صبح حقیقت روشن و تابنده بر جمیع أرجاء و مبشر نیر اعظم ابهی و جمال مبارک موعود جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و ظهور مجلی طور در سدره سینا و ما عدا کلّ بنده آن آستانیم و احقر پاسبان . "

و نیز در مقامی دیگر به نهایت تأکید میفرماید :

" جمیع ادّله و براهین معقوله و منقوله مرجع و مرکزش جمال مبارک و حضرت
اعلی بود و منتهی شد "

و حضرت عبدالبهآء در الواح و صایا که حاوی آخرین نوایا و دستورات
مبارکه است در بیان اساس عقاید اهل بهآء نسبت به دو مقام رفیع حضرت
اعلی چنین میفرماید:

" اساس عقاید اهل بهآء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیّت
و فردانیّت الهیّه و مبشر جمال قدم حضرت جمال ابھی روحی لاجبائہ الثابتین
فدا مظهر کلیّہ الهیّه و مطلع حقیقت مُقدّسه ربّانیّه و ما دون کلّ عباد له و کلّ
بامرہ یعملون . "

حضرت عبدالبهاء

یاران عزیز آنچه در صفحات قبل مذکور گشت بیان حقایقی بود که به عقیده راسخ این عبد در نفس دعوی شارع آئین بهائی مندمج است . و چون بالطبع تفکر و تأمل در چنین ظهور خارق العادهٔ مجد و بهای الهی ممکن است در اذهان سوء تفاهماتی ایجاد نماید ، لذا سعی گردید رفع هر گونه شبهه شود و معنی و مفهوم الوهیت آن مظهر قوهٔ سرّیهٔ معنویّه واضح گردد و مبرهن شود که امر بهائی جمیع شرایع قبل را من عند الله میداند و مبادی اصلیّهٔ آنان را تصدیق میکند و با هر یک کاملاً مرتبط و متحد است و شارع آئین مقدّس بهائی خاتمیتی را که رؤسای مذاهب مختلفه بدان معتقدند ردّ فرموده و با وجود عظمت ظهور خویش این دعوی را حتّی برای خود قائل نگردیده است . و نکتهٔ اساسی دیگری که توضیح و تبیینش در مرحلهٔ فعلی تکامل امر الله لازم بنظر می رسید این بود که حضرت باب مبشّر امر حضرت

بهاء الله با وجود دوره کوتاه رسالتش در مقام اول مظهر کامله الهیه بوده و دارای همان اختیارات تامه مطلقه میباشند که انبیای اولو العزم الهی در اعصار سلف واجد بوده اند .

حال وقت آنست که شأن و مقام حضرت عبدالبهاء روشن شود . فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویّه مغناطیس وجودش میباشیم که به آسانی نمیتوانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاء الله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم .

حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوتست ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاء الله بوسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدس جمعاً هیکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است . حضرتش با آن طلعات مقدسه از رفرف علیا به مقدرات این طفل رضیع امر الله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امر الله

قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود . مماثل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام نفوسی که به ردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخر گردیده‌اند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر به همان اندازه باطل و از طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشر و مظهر ظهور در صقع واحد قرار دهند . با آنکه بین مقام حضرت عبدالبهاء و مظهر کلی الهی فاصله عظیم است ولیکن بین مرکز میثاق و ولیّ امرهائی که عهده دار وظیفه آن حضرتند ولو دارای اسم و رسم و عنوانی عظیم باشند و به توفیقاتی جلیل فائز گردند این فاصله به مراتب اعظم است . نفوسی که به شرف لقای حضرت عبدالبهاء فائز شده و بر اثر مجاورت با مغناطیس وجودش حبّ آن حضرت را در دل و جان پرورده‌اند سزاوار چنان است که در پرتو آنچه مذکور گردید اکنون در باره مقام منیع جمال اقدس ابهی که به مراتب ارفع و اعظم است تفکّر و تدبّر نمایند .

چنانکه در نصوص مبارکه مؤسس امر الله و همچنین در آثار و الواح مبین آیات الله مذکور است حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصیّ پدر بزرگوارند

ولیکن دارای همان رتبه و مقام نه . و احدى پس از حضرت باب و حضرت بهاءالله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادعای مظهریت الهیه نماید .

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس چنین انداز میفرماید :

" من يدعى امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسئل الله بأن يؤيده على الرجوع ان تاب الله هو التّوّاب وان اصرّ على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه وانه شديد العقاب . " و نیز من باب تأکید میفرماید:

" و من يأول هذه الآية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله ورحمته التي سبقت العالمين . " و نیز در مقام دیگر میفرماید:

" اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کامله که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فی الفرقان و نوزده شهر بما نزل فی البیان که در هر شهری نوزده یوم مذکور است ابدأ تصدیق منمائد . "

حضرت عبدالبهاء نیز در تأیید این اندازات به لحن مؤکد و شدید میفرماید:

قوله الاحلی : " این است عقیده ثابتة راسخه و حقیقت معتقدات واضحة

صریحه این عبد و اهل ملکوت ابھی کہ جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت

و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت ... و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه ثابتہ راسخه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح ... من مبین آیاتم این است بیان من . "

آیا حضرت عبدالبہاء در کتاب وصایای خود با لحن و بیانی کہ الد ناقضین میثاق را منکوب و مخذول مینمود حربہ دشمنانی را کہ مدتہا سعی داشته آنحضرت را بہ دعوی مقامی بالاتر و لا اقلّ برابر با مقام حضرت بہاء اللہ متّهم سازند در ہم نشکست ؟

از مهمترین قسمتهای آخرین وصایای مبارک کہ دستورات و نوایای آن مولای عالمیان را الی الأبد گوشزد جهانیان میکند این بیانات است کہ میفرماید:

" اساس عقائد اهل بہاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیہ و مبشر جمال قدم . حضرت جمال ابھی روحی لاحبائہ الثابتین فدا مظهر کلیّہ الهیہ و مطلع حقیقت مقدّسه ربّانیہ و ما دون کلّ عباد له و کلّ بامرہ یعملون . "

از این بیانات واضح و مبین که با هر قسم دعوی رسالت مباینت دارد بهیچوجه نباید این نتیجه را گرفت که حضرت عبدالبهاء فقط یکی از بندگان جمال مبارک و یا فقط مبین منصوص تعالیم آب بزرگوارش میباشد. حاشا و کلاً که این عبد چنین فکری در سر پیروrand و یا در صدد القای چنین نظری باشد. زیرا محدود کردن مقام حضرت عبدالبهاء به این مراتب خیانت واضحی به میراث مرغوب حضرت بهاءالله به اهل عالم است. مقامی را که قلم اعلی برای حضرت عبدالبهاء معین فرموده بینهایت رفیع و منیع است و بمراتب بالاتر از آنست که از نفس بیانات حضرت عبدالبهاء در حق خود مستفاد میگردد. در کتاب اقدس که اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت بهاءالله است همچنین در کتاب عهد و سوره غصن اشاراتی از حضرت بهاءالله موجود است که در الواح نازله به افتخار حضرت عبدالبهاء از یراعه آب جلیلش نیز تأیید گشته و کلاً به حضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری عنایت میکند که نسل حاضر هرگز نمیتواند کمابینگی و یلیق به اهمیت و معنی آن پی برد.

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاءالله

و اعلى صنع يد عنايتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلاى تعاليم و مبين مصون
از خطای آیاتش و جامع جميع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم
منشعب از اصل قدیم و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر
و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدس
بوده و الی الأبد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء بنحو اتم و اکمل و
احسن جامع جميع این نعوت و اوصاف است . و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع " سرّ
الله " است که حضرت بهاء الله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده اند و با آنکه
بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن
است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس
مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است .
در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته :
" اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده
الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم . "

و نیز میفرماید : " اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء وقصدت المقصد
الأقصى الأخرى ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب إلى الفرع المنشعب من هذا
الأصل القويم . "

و نیز در کتاب عهد جمال اقدس ابهی به کمال صراحت و تأکید میفرماید :
" باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا
ما انزلناه فی کتابی الاقدس : اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء
فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم .
مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهاء) بوده کذلک اظهارنا الامر
فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم . "

و در سوره غصن میفرماید : " قد انشعب من سدره المنتهی هذا الهیکل المقدّس
الابهی غصن القدس فهنیئاً لمن استظلّ فی ظلّه و کان من الرّاقدين قل قد نبت
غصن الأمر من هذا الأصل الذی استحکمه الله فی ارض المشیة و ارتفع فرعه
إلی مقام احاط کلّ الوجود فتعالی هذا الصّنع المتعالی المبارک العزیز
المنیع ... قل قد فصل

من لوح الأعمم كلمة على الفضل وزينها الله به طراز نفسه وجعلها سلطانا على
من على الأرض وآية عظمته واقتداره بين العالمين ... قل يا قوم فاشكروا الله
بظهوره وانه لهو الفضل الأعمم عليكم ونعمة الأتم لكم وبه يحيى كلّ عظم
ريميم من توجه اليه فقد توجه إلى الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالي وكفر
ببرهاني وكان من المسرفين . انه لوديعه الله بينكم وامانته فيكم وظهوره
عليكم وطلوعه بين عباده المقرين ... انا قد بعثناه على هيكل الانسان فتبارك
الله مبدع ما يشاء بامر المبرم الحكيم ان الذين هم منعوا انفسهم عن ظلّ
الغصن اولئك تاهوا في العراء واحرقتهم حرارة الهوى وكانوا من الهالكين . "

ونيز به خطّ مبارك خطاب به حضرت عبدالبهاء چنين نازل :

" يا بصرى عليك بهائي و بحر عنايتي و شمس فضلي و سماء رحمتي نسئل الله
ان ينور العالم بعلمك و حكمتك و يقدر لك ما يفرح به قلبك و تقر عينك . "

و نيز در لوحى ديگر چنين مسطور است :

" البهاء عليك و على من يخدمك و يطوف حولك و الويل و العذاب

لمن يخالفك ويؤذيك طوبى لمن والاك السقر لمن عاداك .
 انا جعلناك حرزاً للعالمين و حفظاً لمن فى السموات و الارضين و حصناً لمن
 آمن بالله الفرد الخبير نسأل الله بان يحفظهم بك و يغنيهم بك و يرزقهم بك و
 يلهمك ما يكون مطلع الغنى لأهل الأنشاء و بحر الكرم لمن فى العالم و مشرق
 الفضل على الأمم . "

و نیز در مناجاتی که در حق حضرت عبدالبهاء نازل گشته میفرماید :
 " انت تعلم يا الهى اتى ما اريده الا بما اردته و ما اخترته الا بما
 اصطفيته فانصره بجنود ارضك و سمائك ... اسألك بولهى فى حبك و شوقى فى
 اظهار امرک بان تقدر له و لمحبيه ما قدرته لسفرائك و أمناء و حيك اتك انت
 الله المقتدر القدير . "

و نیز در توقیعی که هنگام توقف حضرت عبدالبهاء در بیروت به افتخار آنحضرت
 از لسان جمال قدم نازل و بخط میرزا آقا جان کاتب وحی مرقوم گردیده میفرماید :
 " حمداً لمن تشرف ارض الباء (بیروت) بقدم من طاف حوله الاسماء بذلك
 بشرت الذرات كلّ الممكنات بما طلع و لاح و ظهر و اشرق و خرج من باب السجن

وافقه شمس جمال غصن الله الأعظم العظیم و سرالله الأقوم القديم متوجّهاً
إلى مقام آخر بذلك تكذّرت ارض السّجن وفرحت اخرى ... طوبى ثمّ طوبى لأرض
فازت بقدومه ولعين قرّت بجماله و لسمع تشرفّ باصغاء ندائه و لقلب ذاق حلاوة حبه
ولصدر رحب بذكره و لقلم تحرك على ثنائه و للوح حمل آثاره . "

حضرت عبدالبهاء در تأیید مقامی که از طرف حضرت بهاءالله به ایشان عنایت
شده چنین میفرمایند :

" به نصّ کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند که از اول ابداع
تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده . "

با آنکه مقام حضرت عبدالبهاء رفیع و اوصاف و نعوتی که حضرت بهاءالله
در آثار و الواح مقدّسه فرزند ارجمند خود را بدان ستوده اند وفیر و کثیر است
معذک هرگز نباید تصوّر کرد که دارنده چنین موهبت خاص و بی نظیری مقامی مطابق یا
مماثل با مقام آب جلیلش که نفس مظهر ظهور است دارا میباشد . هرگاه الواح و
آیات مذکوره بدین نحو تعبیر و تفسیر گردد واضحاً مشهوداً مباین با نصوص قاطعه و
تحذیراتی است

که از قبل بدان اشاره گردید . چنانکه مذکور شد نفوسی که نسبت به مقام حضرت عبدالبهاء راه مبالغه می پیمایند بهمان درجه مُضَرّ و مستحقّ ملامت و سرزنشند که آنانکه مقام حضرتش را تنزیل میدهند زیرا با اصرار در استنباطات واهی خود از آثار حضرت بهاءالله من غیر عمد بهانه بدست دشمن داده و مفتريات کاذبه و اظهارات ایشان را که سبب تخدیش اذهان است تأیید میکنند . بنا بر این لازم میدانم بدون هیچگونه شائبه شکّ و تردید تصریح نمایم که نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا سوره غصن و سایر الواحی که از یراعه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نازل گشته بهیچوجه نصّی دیده نمیشود که مؤید عقیده " وحدت معنوی " حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء باشد و یا حضرت عبدالبهاء را با آب جلیلش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل در یک مقام قرار دهد . پیدایش این عقیده باطل تا حدّی ناشی از تفسیر اغراق آمیز بعضی از اصطلاحات و عبارات لوح غصن بوده و یا بعّلت آن است که در ترجمه آن لوح منیع به لغت انگلیسی پاره ای کلمات وارد شده که یا اصولاً در اصل لوح وجود نداشته و یا مبهم و یا منحرف از معنی بوده است . ولی علّت اصلی

این اشتباه بلا شک استنباط ناصواب از عبارات اولیّه یکی از الواح حضرت بهاءالله است که مستخرجاتی از آن در کتاب (۱) " Baha'i Scripture بلافاصله قبل از لوح غصن درج شده ولی جزء آن لوح نیست . نفوسی که این آیات را تلاوت مینمایند باید متذکر باشند که مقصود از لسان قدم " خداوند " است لا غیر و کلمه " اسم اعظم " اشاره صریحی است به حضرت بهاءالله و " عهدی " که به آن اشاره شد عهد خاصی نیست که حضرت بهاءالله مؤسس و حضرت عبدالبهاء مرکز آن میباشند بلکه عهد کلی الهی است که بر طبق تعالیم بهائی خداوند همواره در هر ظهوری از بندگانش اخذ مینماید و مقصود از " لسان القدم یبشراهل العالم " که در آن فقرات مذکور است ندای الهی به حضرت بهاءالله است نه خطاب جمال قدم به حضرت عبدالبهاء . بعلاوه عبارت " انه نفسی " حاکی از وحدت معنویّه خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب مستطاب ایقان نیز بیان گردیده نه آنکه حضرت عبدالبهاء نفس حضرت

(۱) - مجموعه ای از الواح حضرت بهاءالله که به لسان انگلیسی ترجمه شده است .

بهاء الله باشند . چنین عقیده‌ای با اصل وحدت مظاهر الهیه که کراراً در الواح و بیانات مبارکه تصریح و در فقرات مذکوره نیز تلویحاً تأکید گردیده است مُباین و متناقض است .

قبول این عقیده بمنزله رجوع به عقاید خرافیه غیر معقولی است که در قرن اول مسیحی بطور غیر محسوس در دیانت مسیح رخنه کرد و به تدریج به عقاید و سنن مُسلمی تبدیل شد که آن آئین را از نفوذ و تأثیر باز و مقصد جلیش را از انظار مخفی و پنهان داشت .

حضرت عبدالبهاء در تفسیر لوح غصن چنین میفرماید :

" این عبد میگوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّ اسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدّس جمال ابهی است و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبه مبارکه و هذا تاجی الوهاج و اکلیلی الجلیل و افتخر به فی ملکوت السّموات و الأرض و اتباهی به بین ملأ المقربین و لیس لأحد ان یفسّر بغير هذا و هذا هو الحقّ المبین ... این عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صریح آیات کتاب

عهد مُبین واضح آیات الله ... و هر کس تجاوز نماید متابعت رأی خویش نموده است . "

گذشته از این هرگاه مرکز میثاق را با شارع این آئین مقدّس یکی دانیم

بالتّیجه باید مقام حضرت عبدالبهّاء را ما فوق مقام حضرت باب قرار دهیم و حال آنکه عکس این موضوع اصل اساسی این دیانت است ولو آنکه هنوز عموم به آن پی نبرده اند . داشتن چنین عقیده‌ای مفتریات ناقضین میثاق را که در تمام دوره حضرت عبدالبهّاء در مسموم ساختن افکار و تخدیش اذهان پیروان با وفای حضرت بهّاء الله کوشیده‌اند تأیید خواهد نمود . امّا آنچه بیشتر مقرون به حقیقت و با اصول تعالیم حضرت بهّاء الله و حضرت باب موافق است آنست که به جای این تصوّر واهی در باره حضرت عبدالبهّاء مبشّر و شارع این آئین نازنین را حقیقت واحده دانیم چنانکه سوره هیکل به صراحت بیان مُؤیّد این نکته است قوله الأعلی :

" لو كان لنقطة الألی علی زعمکم غیری و یدرک لقائی لن یفارقنی و یستأنس بنفسی و استأنست بنفسه فی ایّامی . " و نیز از قلم اعلی نازل :

" قل تالله انّ هذا لنقطة الأولى قد ظهر فی قمیصه الأخری . "

و نیز در لوحی به افتخاریکی از حروفات حیّ خطاباً لنفسه میفرماید :

" انّ هذا لهو الذی ظهر فی السّین . "

و همچنین در سوره دم میفرماید :

" و هل من ناصر ینصر جمال الأولی فی طلعة الأخری . "

و از طرف دیگر در آثار مبارکه ظهور حضرت باب را بعنوان ظهور قبلی خود توصیف فرموده اند . بنا بر آنچه ذکر شد حضرت عبدالبهاء از جمله مظاهر الهیه نیستند بلکه مستقیماً از شارع و مؤسس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض میفرمایند و به مثابه مرآت صافیة کامله انوار عظمت و جلال حضرت بهاءالله را منعکس میکنند و ذاتاً واجد حقیقت محیطه غیر قابل وصفی که مختصّ انبیای الهی است نمیباشند و کلماتشان با آنکه همان قوّت و اعتبار کلمات حضرت بهاءالله را داراست در رتبه و مقام با آن برابر نه و نباید آن حضرت را رجوع مسیح یعنی ظهور ابنی دانست که در جلال ابّ آسمانی ظاهر میگردد .

این بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب به احبّای امریک که مسک الختام

این رساله می‌گردد خود نیز دلیل دیگری بر تأیید این حقایق است . قوله الأهلی :
 " مرقوم نموده بودید که در بین احبّاً در خصوص رجوع ثانی مسیح اختلاف است
 سبحانه الله به کرات و مرّات این مسئله بیان آمده و بصریح عبارت از قلم
 عبدالبهاء جواب صادر گردیده که مقصود از نبوّات در خصوص ربّ الجنود و مسیح
 موعود مراد جمال قدم و حضرت اعلی است ، نام من عبدالبهاءست صفت من
 عبدالبهاءست . حقیقت من عبدالبهاءست نعت من عبدالبهاءست . رقیّت
 به جمال قدم اکلیل جلیل من و تاج و هاج من است و خدمت به نوع انسان آئین
 قدیم من ... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکرى خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء .
 این است آرزوی من . این است اعظم آمال من . این است حیات ابدی
 من . این است عزّت سرمدی من . "

نظم اداری

یاران و یاوران حضرت عبدالبهاء شمس هدایت الهیه که شیخ احمد و سید کاظم
 طلوع آنرا از افق شیراز بشارت داده بودند در سیر به اقطار غریبه در ادرنه به
 اوج اعلی رسید و آخر الامر با صعود حضرت بهاء الله در افق عکا غروب نمود و
 دیگر قبل از انقضای هزار سال تمام طلوع نخواهد کرد . غروب چنین کوکب لامعی دوره
 نزول وحی الهی را که اهم و اقدم مرحله دور بهائی است بکلی خاتمه داد .
 صرف نظر از مدت کوتاه بین شهادت حضرت اعلی و نزول وحی بر جمال ابهی
 در سیاه چال طهران این دوره که حضرت باب آنرا آغاز فرمودند و در زمان
 حضرت بهاء الله به ذروه علیا واصل شد و به بشارات و نعوت جمیع انبیای
 این کور عظیم مسبوق است به نزول مستمر آیات در مدتی قریب به پنجاه سال
 ممتاز و بدین سبب از حیث ثمرات و طول مدت وحی در سراسر تاریخ ادیان
 بی سابقه و نظیر است .

با صعود حضرت عبدالبهاء نیز عصر رسولی این ظهور که اولین مرحله آئین نازنین ماست خاتمه یافت . عصری که شکوه و جلالش به حدی است که عظمت فتوحات امرالله در مستقبل ایام در مقابل آن جلوه و ظهوری نکند تا چه رسد به اینکه آنرا تحت الشعاع قرار دهد . زیرا موفقیت‌های بنیان مشروعات کنونی امرالله و فتوحات باهره‌ای که در مستقبل ایام نصیب باسلان عصر ذهبی خواهد بود با اعمال حیرت بخش نفوسی که سبب حیات امرالهی گشته و اساس اصلیه آنرا بنیان نهاده‌اند برابری ننماید و در صقع واحد در نیاید . آن عصر اول و خلاق دور بهائی باید بنفسه از عصر تکوین که بدان وارد گشته‌ایم و عصر ذهبی که متعاقب آن خواهد بود اولی و متمایز باشد .

حضرت عبدالبهاء حائز مقامی است که در ادیان معتبره عالم بی نظیر و مثال است . میتوان گفت که آن حضرت عصری را که خود منتسب به آن بود ختام بخشید و عصر ثانی را افتتاح فرمود که ما حال در آن قائم به خدمتیم . به این ترتیب الواح وصایا حلقه ارتباط ابدی و لا ینفصمی است که سرالله الاعظم حضرت عبدالبهاء جهت ارتباط اعصار ثلاثه امر بهائی به وجود آورده است .

بنابراین عصر نشو و نماى تدریجى بدر امر الله با عصر ازهار و عصر بعد از آن که مآلاً اثمار ذهبیه اش به بار میآید مرتبط و پیوسته است .

قوای خلاقه منبغه از شریعت حضرت بهاء الله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی بوجود آورد که میتوان آنرا به منزله دستور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود . لذا الواح وصایای مبارکه را میتوان به منزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه به وجود آمده . چون الواح وصایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع و هم وارث مبین شریعت الله ، لهذا نمیتوان آنرا نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از آنکه آنرا مآلاً بار آورده مجزی نمود . باید

همواره به خاطر داشت که منویات منیعه حضرت بهاء الله به نحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نفوذ و سریان یافته و مقاصد آنان به قسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت به انتزاع تعالیم جمال قدم از تأسیساتی که مثل اعلاى همان تعالیم وضع فرموده بمنزله رد یکی از

مقدّسترین حقایق اساسیّه این آئین بشمار میرود .

نظم اداری امرالله که از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا کنون همواره در نشو و نما بوده و در مقابل انظار اهل بهاء لا اقلّ در چهل اقلیم از اقلیم جهان مجسم و مصوّر گشته بمنزله قالب الواح و صایای مبارکه است که این طفل نوزاد در آن حصن حصین پرورش یافته و رشد و نما مینماید . این نظم اداری چون توسعه یابد و اساسش تحکیم گردد قطعاً قوای مکنونه و آنچه را که در هویت این سند خطیر که مرآت مجلای نوایای یکی از اعظم طلعات دور حضرت بهاءالله است ظاهر و آشکار خواهد نمود و همینکه اجزای مُرکبه و تأسیسات اصلیّه اش با کمال اتقان و جدّیت شروع به فعالیت نمود دعوی خود را مبرهن داشته ثابت خواهد کرد که نه تنها قابلیت آنرا داراست که بمنزله هسته نظم بدیع الهی محسوب گردد بلکه نمونه کامل آنست و باید در میقات خود عالم انسانی را فراگیرد .

در این خصوص باید متذکر گردید که این نظم اداری اساساً با آنچه انبیای سلف وضع فرموده اند متفاوت است زیرا حضرت بهاءالله به نفسه اصولش را بیان و تأسیساتش

را استوار و مبین کلمه‌اش را معین فرموده‌اند و به هیئتی که مأمور تکمیل و
 تنفیذ احکام شرعی‌اش بوده اختیارات لازم عنایت کرده‌اند و این جمله خود رمز
 قوت امر الله و ما به الامتیازش از سایر ادیان و ضامن حفظ و وقایتش از انشقاق و تجزی
 است .

در هیچیک از کتب مقدسه ادیان عالم حتی در آثار حضرت اعلی نمیتوان
 راجع به عهد و میثاق و تدارک نظم اداری نصوصی یافت که از حیث درجه و
 اعتبار با آنچه در این مورد در اساس آئین بهائی است قابل قیاس باشد . آیا فی
 المثل در مسیحیت و یا اسلام که دو نمونه بارز از ادیان کثیرالانتشار معظم عالمند
 میتوان چیزی یافت که با کتاب عهدی و یا الواح وصایا قیاس گردد و یا معادله نماید ؟
 آیا نصوص انجیل و یا قرآن هیچیک به رؤسا و مجامعی که مدعی مقام تبیین و حق
 تفسیر مندرجات کتب مقدس و اداره امور جامعه خود بوده‌اند اختیارات کافیه اعطا
 مینماید ؟ آیا پطرس قائد مسلم حواریون و امیر المؤمنین علی پسر عم و وصی شرعی
 حضرت رسول دارای شواهد و نصوص صریحی از حضرت مسیح و حضرت محمد
 بوده‌اند که

مؤید بر ولایت ایشان باشد و بتواند منکرین آنان را که چه در زمان حیات و چه در
 ادوار بعد با مخالفت خود

سبب انشقاقی که تا امروز باقی است گشته‌اند ملزم به سکوت نماید؟ آیا در کدامیک از آثار مضبوطه حضرت مسیح در باره خلافت و نزول احکام مخصوصه و دستورات صریحه اداری که کاملاً از مبادی روحانی متمایز باشد چیزی میتوان یافت که قابل قیاس با اوامر مشروحه و قوانین و حدود عدیده‌ای باشد که در نصوص آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نازل گردیده است؟ آیا هیچیک از آیات قرآنی که از حیث قوانین شرعی و دستورات اداری و فرائض دینی بر ادیان منحلّه سالفه تقدّم بارزی دارد اختیار مسلمی را که حضرت محمّد شفاهاً در موارد عدیده به وصیّ خود اعطا کرده بود بر اساس متینی استوار میسازد؟

شارع آئین بابی نیز هر چند تا حدی بوسیله کتاب بیان فارسی از بلای انشقاقی که دامنگیر مسیحیت و اسلام گردید کاست و لیکن آیا میتوان گفت برای صیانت امرش اساس صریح و مؤثری گذاشته است که با آنچه الی الابد باید ضامن وحدت در میان پیروان حضرت بهاءالله باشد برابری کند؟

تنها این آئین در میان ادیان سالفه بر اثر دستورات صریحه و اندازات مکرره و

نصوصی که کافل صون و وقایت امر الله است بنیانی نهاده است که پیروان گمگشته مذاهب متشتت و در مانده عالم باید به آن نزدیک شده در آن تأمل و تمعن نمایند و تا وقت باقی است در کهف صلح و سلام خلل ناپذیر عالمگیرش ملجأ و مقرّ جویند . پس عجب نیست که حضرت عبدالبهاء که با کتاب وصایایش مؤسس چنین نظم عظیم و بدیع و مرکز چنین میثاق متینی است به این بیانات ناطق باشد :

" از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده .

"

و نیز در تاریکترین و خطرناکترین ایام عهد خود چنین فرموده است :

" به تدریج آنچه در هویت دور مقدس است ظاهر و آشکار گردد الان بدایت انبات است و آغاز ظهور آیات بیّنات . "

و اینست کلمات اطمینان بخش آنحضرت که مبشر ارتفاع نظم بدیع مُقرّره در الواح وصایا است :

" لا تخافی اذا قطع هذا الغصن من ارض الناسوت ان تسقط الورقات

بل تنبت الورقات لأنّ هذا الغصن ينمو بعد القطع من الارض ويعلو حتّى يظلل
 على الآفاق وتصل اوراقها الى الأوج الأعلى ويثمر بثمرات معطرة للآفاق ."
 کلمات مبارکه ذیل را بهیچ چیز جز به قدرت و عظمتی که نظم بدیع حضرت
 بهاءالله از خود به ظهور خواهد رسانید حمل نتوان نمود . نظمی که شالوده حکومت
 عالمگیر بهائی در مستقبل ایام است قوله الأعلى :

" قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الأعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی
 ما شهدت عين الأبداع شبهه . "

حضرت باب بنفسه در اشاراتش به من يظهره الله اخبار و ستایش از نظم
 بدیعی مینماید که باید ظهور حضرت بهاءالله آنرا ظاهر فرماید .
 در باب سوم از بیان فارسی این آیه مهمّه مذکور است :

" طوبی لمن ينظر الى نظم بهاءالله ويشكر ربّه فانّه يظهر ولا مردّ له من عند الله فى البيان
 " .

در الواح حضرت بهاءالله که در آن اساس بیت عدل بین المللی و بیوت عدل محلی صریحاً معین و مقررگشته است ، در مؤسسه ایادی امرالله که بدو حضرت بهاءالله و سپس حضرت عبدالبهاء آنرا بوجود آوردند ، در اساس محافل روحانی محلی و ملی که حتی قبل از صعود حضرت عبدالبهاء در مرحله جنینی خود به ایفای وظیفه مشغول بودند ، در اختیاراتی که شارع آئین ما و مرکز میثاق در الواح خود به این محافل عنایت فرموده اند ، در اساس صندوق خیریه محلی که اداره آن بر طبق دستورات مخصوص حضرت عبدالبهاء خطاب به پاره ای از محافل روحانی در ایران بوده است ، در آیات کتاب مستطاب اقدس که در آن تلویحاً به اساس ولایت امر اخبارگشته ، در باره اصل توارث و تقدّم ولد ارشد که در جمیع شرایع گذشته معمول بوده است و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود آنرا تأیید میفرمایند ، در جمیع این موارد آثار و علائم اولیّه این نظم اداری و جریان آن مشهود است که حضرت عبدالبهاء آنرا بعداً در الواح وصایای خویش اعلام و برقرار فرمودند .

حال لازم است به تبیین خصائص و وظائف ولایت امر و بیت عدل دورکن این بنیان مشید نظم اداری مبادرت گردد .

تشریح کامل عناصر مختلفه‌ای که با این مؤسّسات انجام وظیفه مینمایند خارج از حدود و مقصود این رساله است که متضمّن حقایق اساسی امر الله میباشد .

تیین و تشریح کامل روابطی که این دورکن اساسی الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را به یکدیگر متصل و هریک را به شارع آئین و مرکز میثاق مرتبط مینماید وظیفه‌ایست که نسلهای آینده آنرا کما ینبغی و یلیق ایفا خواهند نمود . منظور فعلی این عبد آنست که با آنکه حال بدایت ظهور است و درک عظمت این نظم چنانچه باید میسر نیست به ذکر بعضی از خصائص بارزه این دورکن نظم اداری پردازم که قبلاً به صراحت بیان شده و عدم وقوف بر آن قابل عفو و اغماض نیست .

در بدو امر باید به نهایت وضوح و بدون هیچ ابهامی مذکور گردد که این دو مؤسّسه نظم اداری حضرت بهاء الله اساسش من عند الله است و وظائفش خطیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمل یکدیگر . هدف مشترک و اساسی این دو مؤسّسه آنست که همواره سلطه و اختیاراتی را که من جانب الله بوده و از نفس مظهر ظهور سرچشمه گرفته است حفظ نماید و وحدت پیروان آئینش را محفوظ دارد و

اصالت

و جامعیت تعالیمش را صیانت کند و به مقتضای زمان قوانین غیر منصوصه را تشریح نماید . و چون این دو مؤسسه لا ینفصم مُتَّفَقاً به اجرای وظائف پردازند امور تمشیت پذیرد و اقدامات جامعه مرتبط گردد و مصالح امر الله ترویج یابد و قوانینش تنفیذ شود و تشکیلات تابعه اش حمایت گردد هر یک منفرداً در حدود اختیارات معینه وظائف خود را انجام میدهد و دارای تشکیلات فرعیّه ایست که برای اجرای شایسته وظائف و تکالیف آن مقرر گشته است و نیز قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات خود را در حدود مشخصه اعمال مینماید . قدرت و اختیارات و حقوق و امتیازات این دو مؤسسه هیچیک با یکدیگر متناقض نیست و بهیچوجه از مقام و اهمیت دیگری نمیکاهد و گذشته از اینکه غیر متجانس و هادم اساس هم نیستند اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است و اساساً در مقاصد و نوایا همواره متحدند .

هرگاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاء الله منتزع شود اساس این نظم متزلزل و الی الأبد محروم از اصل توارثی میگردد که به فرموده حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الهی نیز برقرار بوده است . حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخاریکی از

احبای ایران نازل گردیده میفرماید :

" در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت . "

بدون این مؤسسه وحدت امر الله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود . و چنانچه بیت عدل اعظم که اساساً اهمیّتش از ولایت امر کمتر نیست از آن منتزع گردد نظم بدیع حضرت بهاءالله از جریان باز مانده و دیگر نمیتواند حدود و احکام غیر منصوصه تشریحی و اداری امر الله را که شارع اعظم متعمداً در کتاب اقدس نازل نفرموده تکمیل نماید .

حضرت عبدالبهاء راجع به وظائف ولایت امر الله در الواح وصایا میفرماید اوست " مُبیین آیات الله " و این عیناً عبارتی است که آن حضرت در موقع اعتراض ناقضین میثاق به مقام تبیین از نصوص مبارکه حضرت بهاءالله اختیار فرموده

در ردّ آنان اظهار میداشتند و نیز میفرماید : " و من بعده بکراً بعد بکری یعنی در سلاله او . " و ایضاً میفرماید : حصن متین امر الله به اطاعت من هو ولیّ امر الله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امر الله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجّه و خضوع و خشوع را به ولیّ امر الله داشته باشند . "

و در مقام دیگر حضرت بهاء الله در ورق هشتم از فردوس اعلی میفرماید :
 " آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید أمنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند انّه یلهمهم ما یشاء و هو المدبّر العلیم . "
 حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا میفرماید :
 " مرجع کلّ کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی .
 به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقیق یابد همان حقّ و مراد الله است من تجاوز عنه فهو ممّن احبّ الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن ربّ الميثاق . "
 حضرت عبدالبهاء نه فقط بیانات مذکوره در فوق را که از یراعه حضرت بهاء الله نازل گشته تأیید میفرماید بلکه به این هیئت حق و اختیار آنرا اعطاء فرموده است

که به اقتضای زمان قوانینی را که خود و یا هریک از بیوت عدل سابق تقنین کرده‌اند نسخ نماید چنانچه در الواح وصایا به صراحت میفرماید :

" چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن

مسائل نیز تواند بود . " " زیرا نص صریح الهی نیست . "

و نیز این کلمات اکیده را درباره ولایت امر الله و بیت عدل اعظم بیان میفرماید :

" فرع مقدّس و ولیّ امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و

تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ روحی

لهما الفدا است آنچه قرار دهند من عند الله است . "

از این بیانات کاملاً واضح و روشن است که ولیّ امر مبین آیات الله و بیت

عدل اعظم واضع احکام غیر منصوصه است . تفسیر و تبیین ولایت امر در دایره خویش

همان قدر مورد تمکین و انقیاد است که قوانین موضوعه بیت عدل که حقوق و

امتیازاتش وضع قوانین و احکام غیر منصوصه حضرت بهاء الله است . هیچیک از

این دو نمیتواند به حدود مقدّسه دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود .

هیچیک در صدد تزئین سلطه و اختیارات مخصوصه مسلمة دیگری که از طرف خداوند عنایت گشته است بر نخواهد آمد .

هر چند ولیّ امر رئیس لا ینعزل این مجلس فخیم است معهدا نمیتواند بنفسه حتی بطور موقت واضع قوانین و احکام گردد و یا تصمیمات اکثریت اعضای مجلس را الغا نماید و لیکن هرگاه تصمیمی را وجداناً مباین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید .

ولیّ امر مبین نصوص است و جز به سمت عضو بیت عدل اعظم وضع قانون نتواند و به تنهایی ممنوع از تدوین اساسنامه ایست که برای تمشیت امور و ایفای وظائف بیت عدل لازم است و نمیتواند نفوذ خود را بنحوی اعمال کند که آزادی انتخابات اعضای بیت عدل اعظم که وظیفه مقدّس بیوت عدل خصوصی است سلب گردد . باید بخاطر داشت که حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار سه نفر از احبّای ایران که در خصوص مرجع اهل بهاء بعد از صعود سؤال نموده بودند مدتها قبل از صعود اخبار به موضوع ولایت امر فرموده اند . قوله الاعلی :

" انّ هذا السّرّ مصون في صدف الأمر المختوم كاللؤلؤ المكنون و سيلوح

انواره و يشرق آثاره و يظهر اسراره . "

ياران عزيز الهی هر قدر ولایت امر در نظم بدیع حضرت بهاء الله جلیل و وظائفش حیاتی و مسئولیتش سنگین و عنایاتی که در حقّ او در کتاب وصایا نازل گشته موفور باشد نباید نسبت به مقامش مبالغه نمود . ولیّ امر هر چند حائز لیاقت و مصدر امور مهمّه باشد هرگز نباید به مقام فرید مرکز میثاق ترفیع داده شود و مماثل و شریک حضرت عبدالبهاء ملحوظ گردد تا چه رسد به اینکه مقام مظهریّت ظهور به او نسبت داده شود .

چنین انحراف شدیدی از اصول موضوعه امر الله کفر محض است . چنانچه قبلاً در فصل مربوط به مقام حضرت عبدالبهاء اشاره گردید هر چند میان حضرت عبدالبهاء و مظهر ظهور الهی فاصله باشد با فاصله میان مرکز میثاق بهاء و ولایت امر قابل قیاس نیست .

فی الحقیقه فاصله میان ولیّ امر و مرکز میثاق بمراتب آزید از فاصله میان مرکز میثاق و شارع آئین الهی است و ذکر این نکته را وظیفه مبرم خود میدانم که هیچ ولیّ امر الهی نمیتواند

ادّعا نماید که مثلِ اعلاّی تعالیم حضرت بهاءالله است و یا آنکه مرآت صافیه ایست که انوار حضرتش را منعکس میسازد . و هر چند ولّاء امرالله در ظلّ صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی و در وظیفه و حقّ تبیین تعالیم

بهائی شریک و سهیم حضرت عبدالبهاء میباشند و لیکن اساساً در رتبه حدودات بشریه واقفند و برای ایفای به عهد نمیتوانند بهیچ عنوان حقوق و امتیازات و اختیاراتی را که حضرت بهاءالله به فرزند جلیلش عنایت فرموده به خود نسبت دهند . در پرتو این حقیقت مناجات نمودن به سوی ولیّ امرالله او را ربّ یا آقا خواندن ، عنوان اقدس به وی دادن ، تبرک از او طلبیدن ، میلادش را جشن گرفتن و یا تجلیل هر واقعه‌ای که ارتباط به حیات وی داشته باشد کلّ در حکم انحراف از حقایق مقررّه ایست که در کمون آئین نازنین ما مکنون و مندمج است . (۱)

(۱) حضرت ولیّ امرالله در این باره به فارسی میفرماید قوله الاحلی :

" رجای اخیرم آنست که در مراسلات و مذاکرات احبّای الهی جز به (شوقی افندی) مرا مخاطب نسازند فخر و مباهات این عبد به این نام است و بس . چه که از فم اطهر صادر میگشت و در نظرم از هرگونه اسمی و لقبی عزیزتر و شیرین تر و شریفتر است و همچنین احترامات فائقه و تعظیم و تکریم از هر قبیل مخالف و مباین حال و تمنّای این عبد است نظر برادرانه نمایند و این نظر را در اعمال و اقوالشان نسبت به این فانی ابراز و اظهار نمایند . "

و مقام تفسیر و تبیین آیات و کلمات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء که منحصرأً به ولی امر الله عنایت شده مستلزم آن نیست که او را در رتبه و مقام آن هیاکل مقدسه قرار دهد. ولی امر میتواند با احراز حق تبیین به ایفای وظائف و مسئولیات خویش پرداخته در عین حال از حیث رتبه و مقام مادون آن دو نفس بزرگوار و متفاوت با آنان باشد. ولی امر حاضر و ولایة امر در مستقبل ایام باید با اقوال و اعمال خود کاملاً به حقیقت این اصل مهم آئین نازنین ما شهادت دهند و با روش و سلوک خود حقیقت این اصل را بر اساس متین استوار سازند و برای نسل های آینده آیات باهراتی مصون از اتهامات باشند و من به سهم خود اگر تأمل در قبول این حقیقت مسلم و تردید در اظهار این عقیده راسخ روا دارم به ثقه و اعتمادی که حضرت عبدالبهاء به این عبد داشته بیوفائی کرده و غضب مقامی نموده ام که فقط به آن حضرت عنایت گشته و این خود گناهی است غیر مغفور.

اینک کلمه ای چند در خصوص اساسی که این نظم اداری مبتنی بر آنست و اصلی که برای تمشیت امور مؤسّسات مهمه آن لازم است باید بیان گردد. قیاس این نظم فرید الهی با نظامات متنوعه ای که عقول بشری در ادوار مختلفه تاریخیه برای اداره مؤسّسات

خویش ایجاد کرده است کاملاً خطاست . نفس این قیاس بخودی خود میرساند که به شأن و منزلت صنع بدیع مؤسس عظیم الشان پی نبرده ایم و چون در نظر آریم که این نظم بدیع عیناً همان مدنیت الهیه است که شریعت غرای حضرت بهاء الله باید در ارض مستقر سازد ، البته چنین مقایسه ای را جائز نشماریم . هیچیک از انظمه مختلفه و دائم التّغییر بشری چه در گذشته و چه در حال چه شرقی و چه غربی علائم مشخصه ای که بوسیله آن بتوان استحکام اساس و قدرت فضائل مکنونه در آنها را سنجید ارائه نمیدهند .

حکومات متّحده آینده بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آنست نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سیاسی بشری فرید و وحید است و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل . هیچ نوع از انواع حکومت دموکراسی یا حکومت مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که حدّ متوسط بین آن دو محسوب است و حتی اقسام حکومت دینیه چه حکومت عبرانی و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچیک نمیتواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است .

هر چند این نظم اداری نو ظهور دارای مزایا و عناصریست که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود و لیکن بهیچوجه مطابق هیچیک از آن حکومت نبوده " از عیوب اصلیّه و فطریّه آنان عاری و میراست . " این نظم اداری بهائی حقایق سلیمه‌ای را که بدون شک در هر یک از انظمه مذکور موجود است به یکدیگر التیام و ارتباط میدهد بدون آنکه حقایق خدادادی را که آن نظم جهان آرا مبتنی بر آنست ضایع و مهمل سازد و این امریست که هرگز انظمه فانیّه بشری به اجرای آن موفق نگشته است .

نباید بهیچوجه تصوّر رود که نظم اداری آئین حضرت بهاءالله مبتنی بر اساس دموکراسی صرف است زیرا شرط اصلی آن نوع حکومت آنست که مسئول ملت باشد و اختیاراتش نیز متکی بر اراده ملت و این شرط در این امر اعظم موجود نیست . باید بخاطر داشت که الواح حضرت بهاءالله با صراحت حاکی از آنست که اعضای بیت عدل اعظم در تمشیت امور اداری امرالله و وضع قوانین لازمه مکمله کتاب اقدس مسئول منتخبین خود نمیباشند و نباید تحت تأثیر احساسات و آراء عمومیّه و حتی عقاید جمهور مؤمنین و مؤمنات و یا نفوسی که مستقیماً ایشان را انتخاب نموده‌اند قرار گیرند

بلکه باید همواره در حال توجّه و ابتهاال به حکم وجدان خویش رفتار نمایند . و بر ایشان فرض است که به اوضاع و احوال جاریه هیئت جامعه آشنائی کامل حاصل نمایند و به قضایای مرجوعه بدون شائبه غرض رسیدگی کنند ولی حقّ نهائی اخذ تصمیم را برای خویش محفوظ دارند . کلمه مبارکه (انّه یلهمهم ما یشاء) اطمینان صریح حضرت بهاءالله به این نفوس است و بنابراین فقط این نفوس مهابط هدایت و الهامات الهیه اند نه هیئت منتخبین که رأساً و یا بطور غیر مستقیم ایشان را انتخاب مینمایند و این الهام همانا روح حیات و حافظ نهائی این ظهور اعظم است .

بعلاوه نفسی که در این ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسی ولایت جالس است خود مبین کلمه الله است و بالتّیجه بر حسب سلطه واقعی که بوی تفویض گشته مانند هیچیک از سلاطینی که در حکومت مشروطه معموله قدرتی نداشته جز مقام اسمی ندارند نیست . و نیز نمیتوان نظم بدیع حضرت بهاءالله را نظیر حکومت استبدادی مطلق دانست و یا آنرا مقتبس از یکی از حکومت مطلق العنان دینیّه مانند حکومت پاپ و یا امامت و نظائر آن فرض نمود و برهان قاطع بر این امر آنکه حقّ مسلمّ تشریح

احکام غیر منصوصه بهائی فقط مختص به بیت عدل اعظم است که اعضای آن نمایندگان

منتخب پیروان حضرت بهاءالله اند و این حق مقدس را ولی امر و مؤسّسات دیگر نمیتوانند غصب نمایند و یا در آن دخل و تصرف کنند .

الغاء حرفه قسیسی و شعائر آن از قبیل غسل تعمید و عشاء ربّانی و اقرار به معاصی ، عدم سلطه طبقه علما و روحانیون و فقدان امتیازات و مقاصد و تمایلات بوروکراسی این طبقه ، دستور طرز انتخابات بیوت عدل محلی و ملی و بین المللی به تصویت عمومی شواهد دیگری بر کیفیت غیر مستبدّه نظم بدیع بهائی و مشابهت آن به ترتیبات دموکراسی در اداره امور است .

و نیز این نظم را که به اسم حضرت بهاءالله مرتبط است نباید با هیچیک از حکومت اشرافی صرف مماثل دانست زیرا از طرفی مبتنی بر اصل توارث است و وظیفه مقدسه تبیین آیات را به ولی امر تفویض کرده و از طرف دیگر هیئت عالیّه مقننه آن به انتخاب مستقیم و آزاد بوسیله جمهور مؤمنین و مؤمنات معین میگردد . هر چند نمیتوان گفت که این نظم بدیع از انظمه معروفه عالم مقتبس ولیکن

حاوی عناصر سلیمه‌ایست که در هر یک از این نظامات مختلفه موجود و در این نظم با یکدیگر امتزاج و التیام یافته است .

اختیارات موروثی ولیّ امر الله و وظائف حیاتیّه و ضروریّه بیت عدل اعظم و مقرّرات مخصوصه انتخابات دموکراسی آن بوسیله وکلای جامعه کلّ حاکی از این حقیقت است که این نظم بدیع الهی که هرگز قابل قیاس با هیچیک از انواع حکومت مذکور در آثار ارسطو نیست در اثر اتکاء بر حقایق روحانیّه خویش حائز و ملائم عناصر صالحه‌ایست که در هر یک از انظمه آن موجود است . این نظم بدیع چون از عیوب

فطریّه مسلمّه انظمه مذکوره مطلقاً عاری و مبرّاست هر قدر فروعش امتداد یابد و دامنه‌اش وسعت گیرد به مرور اعصار و دهور به حکومت استبداد و تسلّط اعیان و شرور ناطقین و خطبا که عاقبت کلیّه تأسیسات سیاسی ناقصه بشری است منجر نگردد و از فساد آنان مصون ماند .

یاران عزیز هر قدر اصل و مبدأ این بنیان رصین نظم اداری مهمّ و وجوه ممیّزه‌اش بی مثل باشد وقایعی که مبشّر ظهورش بوده و مرحله اولیّه پیشرفتش را اعلام داشته

از حیث اهمیت مقام کمتری را دارا نیست . چقدر شگرف و عبرت انگیز است که نظم اداری امرالله متدرجاً مستمراً تحکیم یافته مراحل اولیّه نشو و نمای خود را می پیماید در حالیکه معاهد عتیقه مذهبی و عرفی عصر حاضر در اثر قوای مخربه ای که بر آنها مهاجم است رو به تجزیه و تحلیل می رود .

قوه حیاتیه ای که به وجه اتم از مؤسّسات اصلیه این نظم اعظم دائم الاتّساع الهی ظاهر میشود ، موانعی را که شهامت و عزم راسخ بانیان نظم اداری بر آن فائق آمده اند ، شعله فروزان انجذاب که بکمال شدت در قلوب مبلّغین سیّار مشتعل است ، مدارج جانفشانی و انقطاعی که مؤسّسین نظم بدیع می پیمایند ، وسعت نظر

و امید واثق و روح نشاط انگیز و آسایش خاطر و پاکی عمل و انضباط کامل و تعاضد و یگانگی خلل ناپذیری که از مدافعین دلیرش به ظهور میرسد ، توانائی و لیاقتی که روح نبّاضش در جذب عناصر مختلفه و تطهیر آنها از انواع تعصّبات و امتزاجشان در قالب خود نشان داده است ، کلّ آیات قدرتی است که جامعه مایوس و متزلزل کنونی عالم هرگز نمیتواند آنرا انکار نماید .

حال ظهورات باهره روح قدسی الهی را که به هیکل امر حضرت بهاءالله نفعه حیات

می بخشد

با الم و فغان و خود خواهی و جهالت و تعصب و مرارت و نفاق و شرارت دنیائی رنجور و پر آشوب قیاس نمائید .

" خوف و هراس قاندين عالم را معذب ساخته و اقدامات سياسيون حيرت زده

و بی بصیر را عقیم و بلا اثر گذاشته است . "

ملل عالم با یکدیگر در نهایت ضغینه و عدوان و از هم خائف و هراسان . مطامحشان عاری از حقیقت و اهدافشان در نهایت سخافت . فی الحقیقه هرج و مرج و فساد و عدم ایمان اساس تمدن متزعزع عالم را به صوب فنا و نیستی سوق میدهد .

آیا این فساد مستمر که خفياً در جمیع شعب و شئون افکار و اعمال بشری رخنه میکند با ارتفاع ید قدرت حضرت بهاءالله قرین نیست ؟ آیا حوادث خطیره بیست سال اخیر که سبب انقلابات اقالیم ارض گشته در حالیکه سكرات موت تمدنی را اعلام مینماید که در شرف تلاشی و اضمحلال است دلالت بر درد زه نظم بدیعی ندارد که سفینه نجات بشری است و ناگزیر بر خرابه های عالم مستقر خواهد شد ؟
بلاى مُبرم الهی سقوط سلطنت ها و امپراطوریهای پر شوکت و احتشام

در قاره اروپا مطابقاً لما صدر من القلم الابهي ، هبوط مداوم علمای تشیع در موطن اصلی جمال قدم ، انقراض سلسله قاجاریه خصم دیرین امرالله ، انهدام سلطنت و خلافت دورکن رکن اهل تسنن و شباهت شگفت انگیز آن با خرابی اورشلیم در اواخر قرن اول میلاد ، سیل قوانین عرفی که به معابد دینیّه مصر متهاجم است و سبب تضعیف وفای متمسکین به شعائر اسلامی گشته ، تذلیل و تحقیر اقوی کنائس مسیحیت در روسیه و اروپای غربی و امریکای مرکزی ، نشر عقائد و افکار سقیمه که هادم و مُخرّب اساس و بنیان انظمه بظاهرمتمین سیاسی و اجتماعی بشری است ، علائم نزول بلای ناگهانی که از جمیع جهات اساس تمدن کنونی را تهدید مینماید و بنحوی حیرت بخش سقوط امپراطوری روم غربی را به خاطر میآورد ، کلّ شهادت میدهد که

این انقلاب بر اثر ولادت نظم اعظم آئین حضرت بهاءالله در عالم بوجود آمده است . و هر قدر مضامین مکنونه این نظم دائم الاتّساع الهی مکشوف تر گردد و شاخ و برگ آن کره ارض را بیشتر فراگیرد ، بر شدّت و وسعت این انقلاب خواهد افزود . در خاتمه مذکور میگردد که عصر تکوین دور بهائی به ارتفاع نظم اداری مخصّص گشته

و این نظم به مثابه صدفی برای حفظ و صیانت گوهر گرانبهای امرالله است و به مرور زمان واضح و مبرهن خواهد شد که این نظم عامل اصلیه‌ایست که این شرع انور را به مرحله نهائی وارد خواهد کرد .

مادام که این نظم هنوز در مرحله طفولیت است زنهار که نفسی در ادراک کیفیتش به خطا رود و یا از اهمیتش بکاهد یا مقصدش را دگرگون جلوه دهد . صخره‌ای که این نظم اداری بر آن استوار است مشیت ثابتة الهیه برای عالم انسانی در عصر حاضر است . منبع الهامش نفس حضرت بهاءالله است . حامی و مدافعش

جنود مجتده ملکوت ابهی است . ظهور و نشو و نمایش نتیجه اهراق دم لا اقل بیست هزار شهدائی است که حیات خویش را در این سیل نثار نموده‌اند . محوری که مؤسساتش حول آن طائف مضامین محکمه الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است . مبادی اساسیه‌اش حقایقی است که مبین مصون از خطای آیات الهی در خطابات مبارکه خویش در غرب بیان فرموده است . احکامی که برای اداره اش وضع گردیده و وظائفش را تحدید مینماید ، صریحاً در کتاب

اقدس نازل شده است . مقرّی که مشروعات روحانیّه و خیریّه و اداریّه اش حول آن مجتمع میباشد مشرق الاذکار و متفرّعات آنست . ارکانی که سلطه اش مستظهر بدانست دو مؤسسه ولایت امر الله و بیت عدل اعظم است . مقصد اصلی و ضمنی که محرک آنست استقرار نظم بدیع جهان آرائی است که شالوده آنرا حضرت بهاء الله بنیان نهاده . روشی که بکار میرود و موازینی را که القاء مینماید آنرا نه به شرق متمایل میسازد و نه به غرب ، نه به یهود و نه به غیر آن ، نه به فقیر و نه به غنی ، نه به سفید و نه به سیاه ، شعارش وحدت عالم انسانی ، علمش صلح اعظم ، سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء الله است مبدل گردد .

حیفا - ۸ فوریه ۱۹۳۴

شوقی